

آیا سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) در حال حاضر یک سازمان آزادی‌بخش است، یا یک سازمان تسلیم‌طلب ملی و طبقاتی

مقدمه:

"سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" (ساما) در کنگره اولش برنامه اسلامی "تازه اندیشان" را زیر نام "اعلام مواضع "ساما" به عنوان "درفش بیرونی" یعنی برنامه "ساما" در سطح جامعه رسمیت بخشید و به این ترتیب برنامه دموکراتیک نوشته شده توسط زنده‌یاد مجید را به یک سند درون سازمانی مبدل نمود. به این ترتیب علناً و عملاً جمهوری اسلامی را مانند "سازمان رهایی افغانستان" برنامه‌ی ساخت و عملاً در جهت تحقق آن گام برداشت. برین اساس این سازمان نه تنها در قبال تنظیم‌های ارتجاعی جهادی تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی داد، بلکه به ادامه آن علناً در دام تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژیم پوشالی دست‌نشانده‌اش افتاد.

نشانه‌های اولیه این خط رویزیونیستی از همان ابتدای شکل‌گیری "ساما" در "جنبش وحدت‌طلبانه" مشهود بود. "ساما" در "کنفرانس مؤسس" خود در اوایل سال ۱۳۵۸ خورشیدی توسط سه جناح تشکیل گردید و اعلامیه موجودیت خود را که به نام "اعلامیه مؤسس ساما" معروف است انتشار داد. سه جناح تشکیل‌دهنده "ساما" عبارت بودند از:

- ۱- جناح چهار گروه متحده شامل محفل شاهپور، محفل اشرف، محفل شمال (محفل پویا و دادفر) و گروه هراتی‌ها،
- ۲- جناح تحت رهبری داکتر هادی "محمودی" متشکل از بخش عمده محفل سابق محمودی‌ها و محفل زنده‌یاد توریالی،
- ۳- جناح تحت رهبری زنده‌یاد مجید "کلکانی" متشکل از گروه سابق زنده‌یاد مجید "کلکانی"، گروه زنده‌یاد عزیز "طغیان"، چندین محفل دیگر و تعداد زیادی از منفردین سابقاً منسوب به جریان شعله جاوید.

جناح چهار گروه متحده در واقع پیش‌گام‌ترین جناح در شکل‌گیری اولیه "ساما" محسوب می‌گردد. همین جناح بود که در خزان سال ۱۳۵۷ خورشیدی پس از چند جلسه که منجر به شکل‌گیری نسبی "چهار گروه متحده" شده بود، به سراغ جناح داکتر هادی محمودی رفت و بحث به خاطر تشکیل یک سازمان آزادی‌بخش با آن جناح را شروع نمود. در ابتدای شکل‌گیری این پروسه جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" هنوز در همکاری با "گروه..." تحت رهبری داکتر فیض قرار داشت و انشعاب میان آن‌ها تازه در حال شکل‌گیری بود. فقط زمانی که انشعاب میان آن‌ها در اوسط زمستان سال ۱۳۵۷ خورشیدی کاملاً شکل گرفت و به وقوع پیوست، دو جناح دیگر "ساما" و جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" در ارتباط با هم قرار گرفتند و جلسات بحثی به خاطر تشکیل یک سازمان میان شان آغاز گردید.

جناح "چهار گروه متحده" از همان ابتدا طرفدار "برآمد و پوشش اسلامی" بود و خواستش تشکیل یک سازمان ملی اسلامی با برنامه اسلامی و "مشی مستقل ملی" و البته توأم با گرایش‌ها به اصطلاح ترقی‌خواهانه بود. ولی جناح تحت رهبری داکتر هادی محمودی که خود را مارکسیست-لنینیست می‌دانست و "اندیشه مانوتسه‌دون" را قبول نداشت، خواستش تشکیل یک سازمان مارکسیست-لنینیست بود. اما جناح تحت رهبری زنده‌یاد مجید که به صورت شفاهی خود را مارکسیست-لنینیست-مانوتسه‌دون اندیشه می‌دانست، در سطح اسناد رسمی و تحریری سازمانی طرفدار تشکیل سازمانی با برنامه دموکراتیک بود.

در "کمیته تحقیق تیوریک" که توسط نمایندگان هر سه جناح تشکیل گردیده بود، جروب‌ها بیشتر میان نمایندگان جناح چهار گروه متحده و جناح داکتر هادی "محمودی" در می‌گرفت و در هر جلسه ساعت‌ها دوام می‌نمود؛ ولی در جلسات این کمیته نماینده جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" بیشتر وقت‌ها ناظر و شنونده بود. نکته قابل یادآوری درین جا این است که در این جروب‌ها هیچ ترتیبی برای انتقال مباحث مربوطه به صفوف هر سه جناح در نظر گرفته نشده بود و لذا این جروب‌ها صرفاً در سطح افراد شامل در "کمیته تحقیق تیوریک" و تعداد انگشت شماری از کادرهای مرکزی هر جناح محدود باقی می‌ماند و صفوف وسیع آن‌ها ازین مباحث دور و تا حد زیادی بی‌خبر باقی می‌ماندند.

عاقبت نماینده جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" در "کمیته تحقیق تیوریک" ضمن تائید طرح جناح داکتر هادی محمودی مبنی بر تشکیل یک سازمان کمونیستی، پیش‌نهاد کرد که برنامه این سازمان به زبان متداول در افغانستان به رشته تحریر در آید و استفاده از ادبیات

کمونیستی صریح در آن صورت نگیرد. گرچه این پیش‌نهاد ظاهراً کم‌بیش توسط دو جناح دیگر پذیرفته شد، ولی اختلافات خطی عمیق میان سه جناح کماکان به قوت خود باقی ماند.

جروبحث‌ها در کمیته تحقیق تیوریک همچنان ادامه داشت که در اوایل سال ۱۳۵۸ یک کنفرانس عمومی توسط سران هر سه جناح تشکیل گردید تا مباحث قابل بحث به نحو وسیع‌تری در میان کادرهای جناح‌ها مطرح گردد. اما در عمل این کنفرانس نتوانست این جروبحث‌ها را پیش ببرد، بل‌که تحت تأثیر شروع جنگ‌ها در اطراف و اکناف کشور و مشخصاً جنگ‌جویان مربوط به جناح زنده‌یاد مجید "کلکانی" در مناطق مختلف کشور و مشخصاً جان‌باختن یک چریک معروف این جناح در منطقه "شمالی" و همچنان پیش‌رفت‌های گسترشی زنده‌یاد مجید "کلکانی" در طرحات کودتا- قیامی اش در میان افسران اردوی رژیم و تعدادی از منتقدین و سران قومی، به کنفرانس مؤسس "ساما" مبدل گردید.

طبیعی بود که چنین کنفرانسی فقط می‌توانست یک سند التقاطی بیرون دهد تا آشتی میان جناح‌های مختلف همچنان حفظ گردد. اعلامیه‌ای که درین کنفرانس به صورت عجولانه و بدون بحث‌های قبلی توسط زنده‌یاد مجید کلکانی تدوین و تصویب گردید، اعلامیه‌ای بود که طبق فیصله در کمیته تحقیق تیوریک، دارای زبان متداول بود و در آن از اصطلاحات کمونیستی صریح استفاده صورت نگرفته بود و در عین حال نشانه‌های روشنی از طرحات برنامه‌ی دو جناح دیگر نیز در آن به صورت روشن مشهود بود. درین اعلامیه گفته شده بود که:

«امپریالیزم روس اسلام را به مثابه سدی در برابر سیاست امحای هویت ملی مردم ما مورد تعارض قرار داده و با مقاومت ملی زیر لوای اسلام مواجه شده است.»

این جمله در اعلامیه تأسیس "ساما" نشانه روشنی از طرحات برنامه‌ی جناح چهار گروه متحده بود. حاملین این طرحات بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" در خزان سال ۱۳۶۲، بنا به گفته افراد شرکت کننده این جناح در کنفرانس مذکور، به جناح "تازه‌اندیشان" (رویزیونیست‌ها) معروف شدند. در واقع این جناح بود که کل برنامه اسلامی خود را بر مبنای این تیوری که: «اسلام لوای مقاومت ملی مردم ما علیه سیاست امحای هویت ملی ما توسط امپریالیزم روس است.» قرار می‌داد و طرفدار تشکیل یک سازمان ملی اسلامی با برنامه ملی اسلامی به اصطلاح ترقی‌خواهانه بود.

در اعلامیه تأسیس "ساما" در حالی ضرورت "تشکیل جبهه رهایی‌بخش ملی" مطرح گردید که از ضرورت تشکیل "حزب کمونیست" حتی به زبان متداول یا زبان به اصطلاح اروپ و به صورت "حزب طبقه کارگر" حتی ذکری هم به عمل نیامده است. در اعلامیه مذکور از قدرت‌های امپریالیستی رقیب سوسیال امپریالیزم شوروی تحت عنوان "جهان آزاد" یاد شده است و در عین حال به جای اصطلاح سوسیال امپریالیزم شوروی از امپریالیزم روس استفاده شده است.

.....

از زمان تأسیس "ساما" تا زمان دستگیری زنده‌یاد مجید کلکانی، غیر از انتشار اعلامیه تأسیس "ساما"، چندین شب‌نامه تبلیغاتی توسط "ساما" منتشر گردید که همه دارای زبان متداول و به اصطلاح دموکراتیک بود که در اصل توسط زنده‌یاد مجید "کلکانی" به رشته تحریر درآمده بود.

در طی همین زمان چندین ماهه، زنده‌یاد مجید "کلکانی" از هر فرصتی برای تدوین بخش‌های مختلف برنامه "ساما" استفاده می‌کرد. بخش پیش‌تر وقت قابل استفاده برای این کار، زمان قبل از تجاوز و لشکرکشی سوسیال امپریالیزم شوروی بر افغانستان بود و بخش کمتر آن به زمان بعد از آن یعنی به زمان تحت اشغال بودن افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم شوروی تعلق داشت. به همین جهت در این برنامه هم موضع‌گیری‌های صرف علیه رژیم کودتای هفت ثور به عنوان دشمن عمده مطرح گردیده است و هم موضع‌گیری‌های صرف علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست روس به عنوان دشمن عمده.

موقعی که زنده‌یاد مجید "کلکانی" در اواخر سال ۱۳۵۸ دستگیر گردید، برنامه نوشته شده توسط او بازبینی دقیق نشده بود و هنوز کاملاً منسجم نبود. بازماندگان جناحی زنده‌یاد مجید "کلکانی" قادر نشدند که برنامه مذکور را ماه‌ها بعد از دستگیری‌شان و حتی جان‌باختن‌شان، در کنگره اول "ساما" در اوایل سال ۱۳۵۹ خورشیدی، به صورت یک‌دست و منسجم برنامه‌ای بسازند که در آن اشغال‌گران سوسیال امپریالیست، یا اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان به صورت توأم، به عنوان دشمن عمده

مطرح شده باشد.

مدت زمان اندکی پس از دستگیری زنده یاد مجید کلکانی در اواخر سال ۱۳۵۸، جناح چهار گروه متحده برنامه اسلامی خود را به صورت درون سازمانی در سطح نسبتاً وسیعی منتشر ساخت. جناح تحت رهبری داکتر هادی محمودی مسئولیت این کار را نه تنها متوجه جناح چهار گروه متحده بل که متوجه جناح زنده‌یاد مجید کلکانی نیز ساخت و از "ساما" انشعاب نمود که بعدها "سازمان انقلابی وطن‌پرستان واقعی" (ساوو) را تأسیس نمود و برنامه به اصطلاح مارکسیستی-لنینیستی خود را در کنگره سازمان مذکور به عنوان برنامه "ساوو" تصویب نمود. به این ترتیب فقط دو جناح دیگر در "ساما" باقی ماندند که به پای تشکیل کنگره اول "ساما" رفتند.

مدتی قبل از تشکیل کنگره اول "ساما"، جناح طرفدار برنامه نوشته شده توسط زنده‌یاد مجید کلکانی در بهار سال ۱۳۵۹ یک جلسه ویژه جناحی تشکیل داد. برنامه غیرمنسجم متذکره در جلسه جناحی متذکره به عنوان برنامه "ساما" به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت و فیصله گردید که همین برنامه به کنگره ارائه گردد و اگر نمایندگان جناح دیگر "ساما" در کنگره با آن مخالفت نمایند، جناح طرفدار برنامه راه خود را از آن‌ها جدا نماید.

وقتی کنگره اول "ساما" تشکیل گردید و برنامه متذکره از طرف جناح طرفدار آن به عنوان برنامه "ساما" به کنگره ارائه گردید، جناح چهارگروه متحده نیز برنامه اسلامی خود را داشت. ولی با ملاحظه قید و شرط طرفداران برنامه، و نیز با توجه به سوابق مخالفت جدی با این برنامه و بروز انشعاب در "ساما" و تشکیل "ساوو"، گویا به خاطر جلوگیری از یک انشعاب دیگر در "ساما" نخواستند آن برنامه اسلامی را به کنگره ارائه نمایند. به این ترتیب برنامه نوشته شده توسط زنده‌یاد مجید کلکانی به همان صورت غیرمنسجم خود، در کنگره تصویب گردید.

اما جناح چهار گروه متحده از یک طریق دیگر برنامه اسلامی خود را در کنگره تصویب نمود. آن‌ها پس از تصویب برنامه "ساما" به اتفاق آراء در کنگره، این بحث و پیش‌نهاد را در کنگره مطرح کردند که: ما نمی‌توانیم این برنامه را در میان توده‌ها ببریم و فقط خواهیم توانست آن را در میان منسوبین سازمان و حداکثر منسوبین جنبش چپ ببریم و به عنوان درفش مبارزاتی درونی سازمان و حداکثر برنامه درونی در سطح جنبش چپ از آن استفاده نماییم. لذا در پهلوی آن به یک درفش بیرونی و توده‌یی نیز نیاز داریم که از آن در میان توده‌ها و رهبری مبارزات آنان استفاده کنیم. این بحث و پیش‌نهاد نیز به اتفاق آراء در کنگره مورد تصویب قرار گرفت و کنگره فیصله نمود که این درفش بیرونی و توده‌یی تحت عنوان "اعلام مواضع سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" توسط کمیته مرکزی منتخب کنگره تدوین و تصویب گردد و به عنوان یک سند برنامه‌یی سازمانی در فعالیت‌های مبارزاتی توده‌یی سازمان مورد استفاده قرار بگیرد. در پولینوم اول کمیته مرکزی "ساما" این سند برنامه‌یی تدوین و تصویب گردید و به این ترتیب "ساما" دارای دو سند برنامه‌یی گردید:

۱- "برنامه سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" به عنوان یک برنامه دموکراتیک درون سازمانی و درون جنبشی،

و

۲- "اعلام مواضع سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" به عنوان یک برنامه اسلامی و ملی علنی و توده‌یی و در سطح جامعه.

بلافاصله پس از انتشار "اعلام مواضع ساما"، میان دو جناح طرفدار "برنامه" و جناح طرفدار "اعلام مواضع" کشمکش به شکل کشمکش میان "کمیته تشکیلات" سازمان و "دفتر سیاسی کمیته مرکزی" سازمان درگرفت. "کمیته تشکیلات" تحت تسلط جناح طرفدار "برنامه" قرار داشت، در حالی که در دفتر سیاسی کمیته مرکزی جناح طرفدار "اعلام مواضع" اکثریت داشت.

پس از مدتی مسئول کمیته تشکیلات دستگیر گردید و مسئول کمیته نظامی نیز مفقود شد. هر دو آن‌ها به جناح طرفدار برنامه تعلق داشتند. سپس یکی از اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان که به جناح طرفدار "اعلام مواضع" تعلق داشت خودسرانه به پشاور فرار نمود و دو عضو دیگر دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان، که آن‌ها نیز به جناح طرفدار "اعلام مواضع" تعلق داشتند، گوشه‌گیری اختیار نموده و خانه‌نشین شدند. پس از این حوادث یکی از اعضای کمیته تشکیلات که به جناح طرفدار برنامه تعلق داشت و فرد اصلی رهبری‌کننده کشمکش درونی علیه اکثریت طرفدار اعلام مواضع در دفتر بود نیز دستگیر گردید. به این ترتیب در واقع کل ترکیب پنج نفره دفتر سیاسی تعیین شده در پولینوم اول کمیته مرکزی سازمان فروپاشید و بلاتکلیفی کمیته تشکیلات و کمیته نظامی را

نیز فراگرفت و در نتیجه، یک بحران تشکیلاتی و نظامی در سراسر سازمان تبارز نمود.

در چنین وضعیتی بنا به ابتکار دو فردی که هیچ یک شان عضو کمیته مرکزی سازمان نبودند، تعدادی از اعضای باقی‌مانده کمیته مرکزی و تعدادی از کادرهای سازمان در خزان سال ۱۳۵۹ گرد آمدند و جلسه‌ای برگزار کردند که نام آن را "پولینوم دوم کمیته مرکزی سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" گذاشتند. درین پولینوم فقط یکی از اعضای دفتر سیاسی تعیین شده توسط پولینوم اول کمیته مرکزی سازمان حضور داشت که به جناح طرفدار "اعلام مواضع" تعلق داشت و از لحاظ تشکیلاتی و مقدم بر آن از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی نقش محوری درین پولینوم بازی نمود. اعلامیه این پولینوم، علی‌رغم این که ظاهراً طبق نظریات جناح طرفدار برنامه تدوین گردیده بود و نویسنده اصلی آن یکی از افراد همین جناح بود، در واقع زمینه را برای تأمین رهبری جناح طرفدار "اعلام مواضع" بر سازمان مساعد ساخت.

پس ازین پولینوم کمیته مرکزی سازمان بود که "ندای آزادی" بسم‌الله‌دار به عنوان "ارگان مرکزی سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" منتشر گردید و شماره‌های اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم‌وششم آن تا زمان مورد ضربت قرار گرفتن دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان در اواسط سال ۱۳۶۰ منتشر گردید و نقش مهمی در تبلیغ برای "ساما" و فعالیت‌های مبارزاتی آن، به ویژه فعالیت‌های نظامی آن، بازی نمود.

با ضربت خوردن دفتر سیاسی کمیته مرکزی سازمان و دست‌گیری چهار تن از اعضای پنج‌گانه آن در ماه اسد سال ۱۳۶۰ خورشیدی بازم کلکتیو رهبری سازمان دچار بحران گردید. اعضای باقی‌مانده کمیته مرکزی سازمان که یگانه فرد باقی‌مانده دفتر سیاسی سازمان یعنی "آذر" نیز در میان آن‌ها بود یک جلسه اضطراری تشکیل دادند و دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان را ترمیم کردند.

"آذر" به جناح چهار گروه متحده یا جناح "تازه اندیشان" تعلق داشت و نویسنده مقاله رویزونیستی تحت عنوان "در رابطه بقا و مبارزه" مندرج در شماره پنجم و ششم "ندای آزادی" بود. وی در همراهی با داکتر صدیق و کسان دیگری از بخش هرات این جناح در شهر کابل، در سال ۱۳۵۹ ارتباطات دولتی پیدا کرده بودند، بدون این که بقیه افراد دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان ازین ارتباطات با خبر باشند.

همین گروه تسلیم‌شده به دولت مزدور بود که بعد از جان‌باختن مسنول اول دسته چریکی شهر کابل توانست یکی از افراد مربوط به خود یعنی "احمد" را به حیث مسنول این دسته نصب نماید. دلیل این مسنولیت‌دهی به "احمد" این بود که وی و چند تن دیگر از افراد مربوط به وی، قبلاً دست به ترور ظاهراً موفقانه چند تن از افراد مربوط به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق در شهر کابل زده بودند که والی سابق رژیم مزدور در هرات یکی از آن‌ها بود. بعدها در جریان تحقیقات "کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" که پس از کنفرانس سرتاسری "ساما" تشکیل گردید، روشن شد که ترورهای مذکور بخشی از یک برنامه عملی مشترک جناح "پرچم" رژیم مزدور و بخش تحت رهبری "آذر" و داکتر صدیق در "ساما" بوده است.

طبق برنامه مذکور "احمد" و افرادش دست به ترور افراد معینی از جناح خلق که توسط پرچمی‌ها نشانی می‌شدند می‌زدند و در بدل آن مقداری اسلحه و مهمات از پرچمی‌ها "جانزه" می‌گرفتند و به افراد معینی از جنگجویان مربوط به "ساما" در هرات، که از طریق همین گروه "آذر" و داکتر صدیق در کابل، ارتباطات دولتی پیدا نموده بودند، می‌فرستادند. بخش اصلی این برنامه مرتبط ساختن افراد معینی از روابط "ساما" در هرات با "خاد" هرات بود. سرشناس‌ترین این افراد "خارنوال" بود که به عنوان یکی از نمایندگان "حوزه غرب ساما" در کنفرانس سرتاسری "ساما" نیز شرکت نمود. طبق این برنامه به تدریج روابط افراد معینی از جنگجویان "ساما" در هرات ... با دولت مزدور عمق و گسترش یافت و روابط "شیرآغای چونگر" نیز با دولت مزدور بیش‌تر و بیش‌تر گردید. با تشدید و گسترش اختلافات میان دوبرخس تسلیم‌طلب و بخش مخالفین آن بخش در چند مورد معین افراد متعلق به بخش مخالف تسلیم‌طلبان توسط "شیرآغای چونگر" و افراد مرتبط با آن ترور شدند. این موضوع تا حدی در سطور بعدی این نوشته توضیح داده شده است.

عاقبت یک تعداد از مخالفین تسلیم‌طلبان توطئه‌گرانه ترور شدند و تعداد دیگری به ایران عقب‌نشینی کردند و فعالیت‌های نظامی "ساما" در هرات وسیعاً پایان یافت و فقط بقایای آن در پوشش جمعیت علمای حرکت انقلاب اسلامی در یکی دو نقطه دور افتاده ولایت هرات ادامه یافت. ناگفته نماند که تمامی فعالیت‌های نظامی مرتبط به "شیرآغای چونگر" نیز در واقع در پوشش جمعیت علمای حرکت انقلاب اسلامی در هرات قرار داشت و فعالیت‌های کاملاً مستقل، مثل فعالیت‌های نظامی "ساما" در کوه‌دامن، پروان و قندوز نبود.

به هر حال حتی تا زمان تدویر کنفرانس سرتاسری "ساما" در اواخر خزان سال ۱۳۶۲، تسلیم‌طلبی‌های گروه هراتی‌های "ساما" نه تنها در هرات بلکه حتی در شهر کابل از سایر اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مخفی مانده بود و فقط تبصره‌های گنگی در میان سایر کادرهای "ساما" درین مورد وجود داشت.

در کنفرانس سرتاسری "ساما"، و قبل از آن در کنفرانس مشترک "بخش غرجهستان ساما" و "حوزه غرب ساما" سخن‌گوی "حوزه غرب ساما" مدعی شد که سازمان قادر شده است در حوزه غرب و مشخصاً در هرات تسلیم‌طلبی‌ملی را ریشه‌کن نماید و اعدام داکتر صدیق را به عنوان یک حرکت روشن درین زمینه ذکر نمود.

همچنان گسترش تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی در واحدهای منطقه‌یی دیگر "ساما" نیز تا آن زمان روشن و واضح نشده بود. به همین سبب شرکت "خارنوال" به عنوان یکی از نمایندگان حوزه غرب "ساما" در کنفرانس سرتاسری "ساما" در آن زمان هیچ گونه مخالفتی را برنینگخت. امیدواریم به زودی بتوانیم دامنه و گسترش تسلیم‌طلبی ملی در قبال سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم دست‌نشانده اش را در "ساما" مورد بحث قرار دهیم.

در واقع در کنفرانس سرتاسری "ساما" تقریباً به صورت انحصاری تنها به تسلیم‌طلبی‌های به وقوع پیوسته در کوه‌دامن پرداخته شد و از همین پرداختن محدود به قضیه، نتیجه‌گیری به عمل آمد. در واقع بعد از کنفرانس سرتاسری "ساما" و تشکیل "کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم‌طلبی در ساما" بود که ابعاد و گستردگی این تسلیم‌طلبی به عنوان یک معضله سرتاسری در "ساما" خود را نشان داد. در این جا به طور خلاصه باید گفته شود که در "ساما" پدیده تسلیم‌طلبی ملی در قبال سوسیال‌امپریالیزم شوروی و مزدوران هفت ثوری‌اش پدیده صرفاً محدود به کوه‌دامن نبود.

این پدیده قبل از همه از طریق "آذر" و "داکتر صدیق" در بخش سامایی‌های هراتی مقیم شهر کابل نمودار گردید و سپس از طریق آن‌ها در سال ۱۳۵۹ خورشیدی در میان تعدادی از سامایی‌های هرات برده شد، چنان‌چه "خارنوال" در همین سال به طور نسبتاً آشکار با "خاد" هرات ارتباط داشته است. سامایی‌های کوه‌دامن و سایر اعضای کمیته مرکزی "ساما" تا زمان بروز تسلیم‌طلبی در کوه‌دامن از روابط دولتی سامایی‌های هراتی مقیم کابل و خود واحد هرات اطلاع نداشتند. اما پس از آن که روابط کوه‌دامن به شهر کابل رفتند و با دولتی‌ها در شهر کابل تماس گرفتند، اطلاع یافتند که بخش هراتی‌های مقیم شهر کابل نیز قبلاً خودسرانه با دولت مزدور ارتباط گرفته اند. پس از این بود که "آذر" یک جا با "داکتر صدیق" سوار بر موتر جیب روسی اداره "خاد" رژیم (خدمات امنیتی دولتی) به کلکان رفتند و با تسلیم‌طلبان کوه‌دامنی از نزدیک دیدند. "آذر" درین دیدار به عنوان عضو ارشد دفتر سیاسی "ساما" رهنمودهایی به تسلیم‌طلبان کوه‌دامنی داد و به کابل برگشت. اما حتی پس از آن نیز موضوع گستردگی تسلیم‌طلبی سامایی‌ها در هرات برای ما به صورت دقیق روشن نشده بود. این موضوع تا حد زیادی پس از تشکیل "حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان" و از طریق روابط حزب و دوستان حزب در هرات روشن گردید. بنابراین ما فعلاً در وضعیتی قرار داریم که می‌توانیم عمق و گستردگی تسلیم‌طلبی سامایی‌ها در هرات را روی هم‌رفته نسبتاً روشن بیان نماییم و این کار را حتماً خواهیم کرد.

برعلاوه پدیده تسلیم‌طلبی سامایی‌ها در قبال سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش در واحدهای دیگر "ساما"، مثلاً در پروان، سمت شمال و شهر کابل نیز تبارزاتی داشته است. در واقع مجموعه این تسلیم‌طلبی‌ها نشان داد که این موضوع یک پدیده عارضی و استثنایی و صرفاً مربوط به کوه‌دامن نبوده بلکه موضوعی بوده که دارای ریشه‌های ایدیولوژیک-سیاسی عمیق در "ساما" بوده است. در واقع همین موضوع یکی از دلایل اصلی گسست قطعی "بخش غرجهستان ساما" در مرحله دوم فعالیتش از آن سازمان و تشکیل "هسته انقلابی کمونیست‌های افغانستان" بود. دلیل دیگر این گسست قطعی از "ساما"، که دربرگیرنده گسست از "بخش غرجهستان ساما" نیز بود، پیوند یافتن "ساما" تحت هدایت "قیوم رهبر" با رویونیست‌های بر سر اقتدار در چین و تلاش "رهبر" برای قطعی ساختن این پیوند از لحاظ ایدیولوژیک-سیاسی بود.

با توجه به تمامی مطالب مطرح شده در فوق باید در مورد "ساما" به صراحت و روشنی گفته شود که:

۱ - "ساما" از همان زمان تأسیسش تا حال یک سازمان کمونیستی مارکسیست-لنینیست-مانوتسه‌دون اندیشه نبوده است. برنامه و این‌نامه تشکیلاتی "ساما" فقط گرایش از لحاظ سیاسی به این سمت دارد، ولی این دو سند اساسی "ساما" از موضع‌گیری ایدیولوژیک روشن کمونیستی برخوردار نیست.

۲ - "ساما" همان گونه که از نامش (سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان) پیدا است فقط می‌توانست - و می‌تواند - یک سازمان آزادی‌بخش باشد و نه یک سازمان کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مانوتسه‌دون اندیشه یا مانوئیستی. "ساما" در حد یک سازمان آزادی‌بخش مردمی نیز از همان ابتدای تأسیس خود آغشته به خواست جمهوری اسلامی و شعار «مقاومت ملی زیر لوای اسلام» بود و حتی یک سازمان دموکراتیک کهن استوار با خواست نظام سکولار و جدایی دین از دولت نبود. این سازمان حتی بعد از کنفرانس سرتاسری اش در اواخر خزان ۱۳۶۲ خورشیدی "ندای آزادی" بسم‌الله دار منتشر کرد. حتی امروز که این سازمان نیروهای اسلام‌یستی مثل طالبان را در صف اشغال‌گران امپریالیست امریکایی قرار می‌دهد، حاضر نیست علیه اسلام‌پازای‌های پراگماتیستی دیروزی خود موضع‌گیری روشن و واضح اختیار نماید.

۳ - "ساما" نه تنها تا حال حاضر نشده است علیه تسلیم‌طلبی‌های دیروزی خود در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی و رژیم دست‌نشانده آن‌ها به موضع‌گیری روشن ایدیولوژیک- سیاسی و تحلیلی بپردازد، بلکه از موضع‌گیری روشن ایدیولوژیک- سیاسی و تحلیلی علیه تسلیم‌طلبی‌های امروزی خود در قبال اشغال‌گران امپریالیست امریکایی، شرکاء جرم‌شان و رژیم دست‌نشانده‌شان نیز تا حال شانه خالی کرده است. بنابراین چهره امروزی "ساما" به عنوان یک "سازمان آزادی‌بخش" مردمی نیز تا حد زیادی مخدوش و آلوده به تسلیم‌طلبی ملی در قبال اشغال‌گران امپریالیست است، همان گونه که امروز چهره "سازمان آزادی‌بخش فلسطین" مخدوش و آلوده به تسلیم‌طلبی ملی در قبال صهیونیسم و امپریالیزم است.

از لحاظ عملی روزانه نیز نیروهای "ساما" از مناطق تحت نفوذش در کوه‌دامن از توده‌های مردم مانند احزاب جهادی عشر جمع‌آوری می‌نمود. چنانچه همین جمع‌آوری عشر سبب برخورد بین نیروهای حزب اسلامی به رهبری گلبدین و نیروهای "ساما" در کوه دامن و عاقبت تسلیمی نیروهای "ساما" در کوه‌دامن به رژیم مزدور و اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست گردید. چنانچه یک تن از قوماندانان "ساما" اقدام به جمع‌آوری عشر از منطقه تحت نفوذ حزب اسلامی گلبدین در یکی از ولسوالی‌های کوه‌دامن می‌نماید و حزب اسلامی در مقابل این حرکت عکس‌العمل نشان می‌دهد و جنگ بین شان آغاز می‌گردد و به تدریج سراسر کوه‌دامن را فرا می‌گیرد. هر دو طرف جنگ به لشکرکشی از مناطق دیگر نیز می‌پردازند، ولی جنگ دوام می‌نماید. عاقبت نیروهای "ساما" به جناح "پرچم" رژیم مزدور و نیروهای حزب اسلامی گلبدین به جناح "خلق" رژیم مزدور تسلیم می‌شوند. از میان مجموع نیروهای "ساما" در کوه‌دامن، اعم از نیروهای خود منطقه و نیروهای کمکی، فقط ۱۴ نفر از منطقه خارج شده و به سمت پشاور عقب نشینی می‌نمایند که پس از رسیدن به پشاور به "چهارده معصوم" معروف می‌شوند. تمامی افراد دیگر در کوه‌دامن می‌مانند و به رژیم مزدور تسلیم می‌شوند تا از این طریق گویا منطقه را برای خود و گویا برای "ساما" حفظ نمایند. همین تسلیمی در نهایت منجر به امضای توافق‌نامه تسلیمی "ساما" در کوه‌دامن به رژیم مزدور می‌گردد و عاقبت غنچه دولتی "سنگین"، شامل ۷۶۰ نفر از سامایی‌ها و روابط توده‌ی تسلیم شده‌شان در کوه‌دامن، تشکیل می‌گردد.

غنچه سنگین بعد از پیروزی مجاهدین در نزدیکی با شورای نظار قرار گرفت و مدتی با این شورا همکاری‌های همه جانبه نمود. ولی وقتی سامایی‌ها متوجه شدند که شورای نظار به آن‌ها عطف توجه‌ای ندارد، فوراً مسیر را عوض نموده و با دوستم این جلاد ستم پیشه تماس گرفتند. در دوم ثور سال ۱۳۷۲ خورشیدی ۳۲ تن از اعضای برجسته "ساما" در یک طیاره همراه با کسان دیگری روانه مزار گردیدند. آن‌ها ظاهراً می‌خواستند در جشن سال‌گروه تشکیل "جنبش ملی اسلامی" دوستم شرکت نمایند. اما هدف اصلی شان این بود که خود را به دوستم نزدیک کنند و زمینه برگشت دوستم به منطقه "شمالی" را فراهم کنند و ازین طریق به تقویت خود شان در منطقه بپردازند. "مسعود" ازین نقشه آگاهی یافت و طیاره را مین‌گزاری نمود تا در بین راه منفجر گردد. طیاره بر فراز تنگی تاشقرغان منفجر گردید و تمامی مسافریں آن، به شمول ۳۲ تن از اعضای برجسته "ساما"، کشته شدند. از آن‌زمان تا کنون "ساما" علیه آن حرکت تسلیم‌طلبانه و خاینانه نه تنها یک حرف مخالف نگفته است، بلکه اخیراً از آن حرکت و به اصطلاح شهدای آن تجلیل و بزرگداشت نیز به عمل آورده است. درین مورد در سطور بعدی این نوشته نیز مطالبی خواهیم گفت.

بعد از حادثه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ در ایالات متحده امریکا، که امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان آن‌را بهانه‌ای برای تجاوز و لشکرکشی بر افغانستان قرار داده و افغانستان را اشغال نمودند، بخش‌های تسلیم‌طلب و انحلال‌طلب سابقاً چپ در مسیر "تلاش" برای دستیابی جای‌گاهی در خون رژیم دست‌نشانده برای خدمت به اشغال‌گران امپریالیست خود را آماده نموده و در

شکل‌دهی رژیم دست‌نشانده سهم فعال گرفتند و به مبلغ و مروج اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تبدیل گردیدند و سال‌ها بهره این "تلاش" تسلیم‌طلبانه و انحلال‌طلبانه را از اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده گرفتند. بسیاری از آن‌ها تا کنون نیز از این بهره مستفید می‌شوند.

"ساما" یکی از این تشکلات تسلیم‌شده به اشغال‌گران و رژیم پوشالی بود. "ساما" ده سال تمام با اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده حامد کرزی هم‌نوا بود و در ظرف ده سال یک کلمه علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی نه گفت و نه هم نوشت. "ساما" حزب سرهم‌بندی شده اش را در وزارت عدلیه رژیم راجستر نمود و مانند "سازمان رهایی افغانستان" شامل بازی‌های انتخاباتی و پارلمان‌تاریستی گردید. بعد از ده سال تسلیمی مطلق، "ساما" عملاً به دو بخش "ادامه دهندگان ساما" و "مرکز" منشعب گردید. بخش "ادامه دهندگان ساما" گرچه علیه اشغال‌کشور و اشغال‌گران موضع گرفت و بخش مرکز را به نام تسلیم طلب کوید، اما هیچ‌گونه انتقادی از تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی گذشته و همچنین از ده سال تسلیمی که همراه بخش مرکز پیش برده بود از خود نکرد و تمام "گناه" را به گردن مرکز انداخت. گرچه بخش "ادامه دهندگان ساما" از تسلیمی مطلق برید و علیه اشغال‌گران موضع گرفت، اما نتوانست از تسلیم‌طلبی در قبال اشغال‌گران قاطعانه گسست نماید. این تسلیم‌طلبی در سایت رزمندگان و نشریه عقاب به خوبی نمایان است. از آن‌زمان تا کنون "ساما" به چندین گروپ تقسیم گردیده و هر کدام شان به شمول تسلیمی‌ها نام "ساما" را با خود یدک می‌کشند. تمامی این بخش‌ها اگر چیزی می‌نویسند زیرش را با نام "ساما" امضاء می‌نمایند.

چنانچه همه ساله در هژدهم جوزا بسیاری از این بخش‌ها به شمول تسلیمی‌ها از روز جان‌باختن زنده یاد مجید تجلیل به عمل می‌آورند و هر کدام شان تلاش می‌نمایند تا زنده یاد "مجید" را روپوشی برای تسلیمی و تسلیم‌طلبی خویش قرار دهد. آن‌ها می‌خواهند ازین طریق تسلیم‌طلبی‌های شان را توجیه نمایند. دیگر نباید اجازه داد که تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان "ساما" از نام زنده‌یاد مجید سوء استفاده نموده و وی را وجه المصالحة خیانت‌های ملی شان قرار دهند.

زنده یاد مجید چرا از "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" برید؟ جوابش مثل آفتاب روشن است. مجید حاضر نشد که در بدل ۱۰۰ هزار دالر امریکایی در سال، خود را دلیل ساخته و تیوری رویونیستی "سه جهان" را بپذیرد. او تضاد عمده و غیر عمده را به روشنی از هم تفکیک می‌نمود و فرق میان تضاد اساسی و تضاد عمده را می‌دانست. به همین جهت، علی‌رغم حرکت غیراصولی اولیه در قبال رژیم کودتای هفت ثور، علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان، موضع‌گیری روشن داشت و در مسیر مقاومت بی‌امان علیه آن‌ها جان باخت ولی تن به تسلیمی و تسلیم‌طلبی نداد.

بعد از آن که رهبری "ساما" به دوش "قیوم رهبر" افتاد، وی نیز، علی‌رغم اشتباهات و حتی انحرافات تیوریک و عملی زیادی، نشان داد که از لحاظ تیوریک در مورد تضاد اساسی و تضاد عمده و فرق میان آن‌ها دارای موضع‌گیری روشن بوده است. مثلاً وی در سند درونی "جمع‌بندی از مباحثات میان ساما و ساوو"، یکی از اختلافات جدی فلسفی میان "ساما" و "ساوو" را این می‌داند که "ساوو" فرقی میان تضاد اساسی و تضاد عمده قایل نیست، در حالی که "ساما"، طبق نظر مانوتسه‌دون در مقاله "در باره تضاد" میان آن‌ها فرق قایل است. طبق این نظر تضاد اساسی تضادی است که از ابتدا تا انتهای یک پروسه وجود دارد و تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر را تعیین می‌کند یا تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ در حالی که تضاد عمده تضادی است که در یک مرحله مشخص از تکامل یک پروسه، تضاد رهبری کننده سایر تضادهای آن پروسه است.

امسال نیز در هژدهم جوزا "یاد بودی" از زنده‌یاد مجید از طرف یکی از بخش‌های متعدد "ساما" زیر نام "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)" به عمل آمده است که حاوی دو پیام از "ساما"، دو شعر از استاد سرمد و همایون ساحل، سه یاد بود از سه نفر جان‌باخته "ساما" و یک بزرگداشت از هژدهم جوزا به نام "سروش" می‌باشد. هر دو پیام و هر چهار مقاله اسناد تسلیم‌طلبانه است. روی هر یک از آن‌ها جداگانه بحث می‌نمایم.

مکتی بر پیام "ساما" به مناسبت هجدهم جوزای سال ۱۳۹۸ خورشیدی

"ساما" به مناسبت هجدهم جوزا پیامی را منتشر نموده است. این پیام اهداف تسلیم‌طلبانه "ساما" نی‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. پیام در مورد اشغال‌گران، رژیم پوشالی، داعشیان و طالبان چنین موضع گرفته است:

«کلیت دولت و نظام پوشالی ساخت اشغال‌گران آماج خشم و انزجار مردم افغانستان بوده و از منظر مردم ستم‌دیده، ولی پرغرور و آزادی‌خواه ما، مردود و منفور است و در حالت تجرید کامل و استیصال قرار دارد. لویه جرگه مشورتی، انتخابات به اصطلاح ریاست جمهوری، تشکیل حکومت موقت و یا هم تعویض مهره ها بر اساس کودتای درون کاخی و سائر بازی‌های شیادانه امپریالیسم اشغال‌گر و مزدوران دولتی اش، درد بی‌درمان نظام مستعمراتی را درمان نخواهد کرد. مزدوران طالب این مخلوق امپریالیسم و دول مرتجع منطقه، خود در نقش پروژه نواستعماری، سربازان اجیر و ابزار جنگ نیابتی دول امپریالیستی و ارتجاعی چندی عمل کرده، در قبال نیم نفوس کشور (زنان)، اقوام و دگراندیشان موضع فاشیستی داشته، به منافع ملی خیانت کرده و تا همین امروز با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی ورزیده اند. بناءً، در مجموع نظام پوشالی مزدور و مزدوران فاشیست و قرون وسطانی طالبانی تا همین حالا در صف دشمنان عمده و اساسی مردم افغانستان قرار دارند.» (صفحة ۳ - تأکید از ما است)

در نقل‌قول فوق‌الذکر به خوبی دیده می‌شود که شروع و ختم نقل قول کاملاً تسلیم‌طلبانه است. سامایی‌ها معتقد اند که کلیت رژیم دست‌نشانده مورد خشم و نفرت مردم قرار دارد و یک رژیم مردود و منفور است، نه اشغال‌گران امپریالیست و در رأس شان اشغال‌گران امریکایی. به این جمله توجه نمایند:

«کلیت دولت و نظام پوشالی ساخت اشغال‌گران آماج خشم و انزجار مردم افغانستان بوده و از منظر مردم ستم‌دیده، ولی پرغرور و آزادی‌خواه ما، مردود و منفور است و در حالت تجرید کامل و استیصال قرار دارد.»

این یک حقیقت است که رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران «آماج خشم و انزجار مردم افغانستان بوده و از منظر مردم ستم‌دیده، ولی پرغرور و آزادی‌خواه ما، مردود و منفور است و در حالت تجرید کامل و استیصال قرار دارد.» ولی در حقیقت همان طوری که رژیم دست‌نشانده مورد نفرت انزجار توده‌ها قرار دارد، اشغال‌گران امپریالیست که سازنده و حامی چنین رژیمی است نمی‌تواند مستثنا از این نفرت و انزجار باشد. در این‌جاست که رگه‌های تسلیم‌طلبانه نویسنده و یا نویسندگان پیام در نقل‌قول فوق خود را به خوبی به نمایش می‌گذارد. آیا واقعا اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی «آماج خشم و انزجار مردم افغانستان» نیستند؟ آیا از نظر توده‌های زحمت‌کش افغانستان، اشغال‌گران امپریالیست «مردود و منفور و در حالت تجرید و استیصال قرار» ندارند؟ هر گاه توده‌ها از این منظر به اشغال‌گران امپریالیست نگاه کنند به این معنا است که «پر غرور و آزادی‌خواه» نیستند، بلکه کاملاً انقیادطلب اند. این اتهامی است که سامایی‌ها از دید تسلیم‌طلبانه و انقیادطلبانه خود بر توده‌های زحمت‌کش، پرغرور و آزاده افغانستان می‌زنند. از نظر نویسنده و یا نویسندگان پیام، اشغال‌گران امپریالیست دموکرات و انسان‌دوست اند و هرگاه «کلیت دولت» یعنی احزاب جهادی و بروکرات‌های مزدور را از دست‌گاه دولتی دور بریزند و جای شان را به ایشان واگذار کنند، در آن صورت مرهمی «بر دیده اشک‌بار ملت افغانستان» می‌نهند. امیدواری تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان درین مورد بسیار زیاد است. ایشان نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند که امپریالیست‌ها عموماً بر خاین‌ترین، جنایت‌کارترین، فاشیست‌ترین و میهن‌فروش‌ترین افراد متکی اند و همیشه از کلیه نظامات عقب‌مانده و زوال‌یابنده قرون وسطایی حمایت می‌کنند. افغانستان، عراق، یمن، سوریه ... گویای این حقیقت است.

جمله آخری پروگراف تکمیل‌کننده اهداف انقیادطلبانه و تسلیم‌طلبانه سامایی‌ها در قبال اشغال‌گران امپریالیست و به خصوص اشغال‌گران امریکایی است. حال به این مطلب نویسنده و یا نویسندگان پیام توجه نمایید:

«مزدوران طالب این مخلوق امپریالیسم و دول مرتجع منطقه، خود در نقش پروژه نواستعماری، سربازان اجیر و ابزار جنگ نیابتی دول امپریالیستی و ارتجاعی چندی عمل کرده، در قبال نیم نفوس کشور (زنان)، اقوام و دگراندیشان موضع فاشیستی داشته، به منافع ملی خیانت کرده و تا همین امروز با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی ورزیده اند. بناءً، در مجموع نظام پوشالی مزدور و مزدوران فاشیست و قرون وسطانی طالبانی تا همین حالا در صف دشمنان عمده و اساسی مردم افغانستان قرار دارند.» - تأکیدات از ما است

هرگاه به نقل‌قول فوق توجه نمایید بخوبی خواهید دید که از نظر سامایی‌ها فقط و فقط طالبان «در قبال نیم نفوس کشور (زنان)، اقوام و دگراندیشان موضع فاشیستی» دارند، اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی از این خصیصه میرا اند. در حالی که در رأس تمامی فاشیست‌ها و تروریست‌ها اشغال‌گران امپریالیست قرار دارند. تمامی تروریست‌ها و فاشیست‌ها زاده و دست‌پرورده ایشان اند. به نظر سامانی‌ها فقط طالبان «به منافع ملی خیانت کرده» اند و «با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی» می‌ورزند، نه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان. وقتی طالب خاین ملی قلمداد می‌شود به این معناست که عمل‌کرد رژیم پوشالی و اشغال‌گران

امپریالیست مثبت است.

ما به خوبی دوران استبداد سیاه امارت اسلامی طالبان را به خاطر داریم که در طول دوران حیات امارت اسلامی طالبان امپریالیسم امریکا به اصطلاح متمدن و مترقی یک کلمه در باره ستم برزنان و بستن مکاتب و حمامها از طرف طالبان بر زبان نراند و یک مرتبه به طور فرمایشی و نمایشی حرکت و عمل کرد طالبان را محکوم ننمود. تا زمانی که منافعی در افغانستان تقاضا نمود از القاعده و طالبان استفاده نمود و زمانی که تاریخ مصرف شان به سر رسید آن‌ها را دور ریخت و افغانستان را به اشغال خود در آورد. همین حالا هم بر جنایت‌کارترین افراد یعنی احزاب جهادی هفت‌گانه و هشت‌گانه و فاشیست‌های "خلقی" - پرچمی و ملیشه‌های بد نام متکی است و از ایشان حمایت به عمل می‌آورد.

اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی "قانون اساسی" افغانستان را طراحی نموده و بر مبنای این "قانون" جمهوری اسلامی را در کشور بنیان‌گذاری کردند؛ جمهوری‌ای که هیچ‌گاه بر سکولاریزم باور ندارد. مگر احزاب جهادی در افغانستان «با کلیه مظاهر دانش، ترقی و فرهنگ دشمنی» نمی‌ورزند؟

داعشیان قرون وسطایی را چه کسانی به وجود آوردند و مسلح نمودند؟ امروز هر طفل صنف اول مکتب می‌فهمد که امپریالیست‌ها. امپریالیست‌های اشغال‌گر از داعشیان در سوریه و یمن و هم چنین در مقابل طالبان در افغانستان حمایت به عمل می‌آورند. زمانی که در سمت شمال کشور داعشیان در محاصره طالبان در آمدند رژیم پوشالی و اشغال‌گران به کمک شان شتافتند و ۱۵۰ نفر شان را از مرگ حتمی نجات دادند.

این دیگر مسخره است که طالبان را بدتر از اشغال‌گران و رژیم پوشالی خطاب نمود و آن‌ها را خاین ملی خواند، نه اشغال‌گران، رژیم پوشالی و تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان راست و "چپ" را.

خاین ملی کیست؟ اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده، اشغال‌گران داعشی، کسانی که خود را به اشغال‌گران تسلیم نموده و یا این‌که خود را برای تسلیم نمودن آماده می‌سازند از جمله خاینین ملی محسوب می‌شوند.

جدا نمودن اشغال‌گران از خشم و نفرت توده‌های زحمت‌کش و جدا نمودن شان از فاشیسم و حمایت نظامات عقب‌مانده و زوال‌یابنده قرون وسطایی به معنای تسلیمی کامل به اشغال‌گران بوده و خیانت ملی محسوب می‌گردد.

جمله آخری نقل‌قول مذکور عمق انحراف ایدیولوژیک، تسلیم‌طلبانه و انقیادطلبانه شان را می‌رساند، به این گفته توجه نمایید:

«بناء، در مجموع نظام پوشالی مزدور و مزدوران فاشیست و قرون وسطایی طالبانی تا همین حالا در صف دشمنان عمده و اساسی مردم افغانستان قرار دارند.»

جای دادن طالبان در صف دشمنان عمده و بیرون کشیدن اشغال‌گران امپریالیست از این صف را چه چیزی می‌توان نامید جز تمکین نمودن به درگاه اشغال‌گران امپریالیست. آیا چنین تمکینی در قبال اشغال‌گران خیانت ملی محسوب نمی‌گردد؟ زمانی که یک کشور از طرف نیروهای فاشیست امپریالیستی به اشغال درآمد در آن کشور تضاد ملی با اشغال‌گران و تمامی کسانی که به اشغال‌گران تسلیم شده اند و یا این‌که خود را برای تسلیمی آماده می‌سازند عمده می‌شود و سایر تضادها به شمول تضاد طبقاتی توده‌های مردم و فیوودالیزم به ردیف دوم قرار گرفته و تابع تضاد عمده می‌گردد.

امروز تضاد میان اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی و رژیم دست‌نشانده و همچنین اشغال‌گران داعشی از یک سو و مردمان افغانستان از سوی دیگر تضاد عمده کشور را تشکیل می‌دهد، بقیه تضادها به شمول تضادهای طبقاتی در ردیف دوم قرار می‌گیرد و تابع این تضاد است. بناء تضاد با طالبان به عنوان دشمن طبقاتی خلق افغانستان تضاد غیر عمده را تشکیل می‌دهد. این تضاد را نباید نادیده گرفت، بلکه باید مبارزه با طالبان را در تابعیت از تضاد عمده به پیش برد.

یکی از نظریات تسلیم‌طلبانه‌ای که هنوز "سامانی" ها را رنج می‌دهد و پیوند آن سازمان را کماکان با گذشته اش حفظ کرده است، دید غیر انقلابی، غیراصولی و تسلیم‌طلبانه آن‌ها در رابطه به تضاد عمده و تضادهای غیر عمده در افغانستان کنونی است.

آن‌ها سال‌های سال در قبال اشغال‌گران و رژیم پوشالی تسلیمی پیشه کرده و به تبلیغ "دموکراسی امریکایی" پرداختند و یک حزب پارلمانتاریست تشکیل دادند و آن را در وزارت عدلیه رژیم راجستر کرده و از طریق فعالیت‌های آن حزب در انتخابات پارلمانی رژیم سهم گرفتند. این سازمان کماکان تا کنون قادر نگردیده که به طور کامل و ریشه‌یی با این گذشته‌اش گسست نماید و تضادها را از هم تفکیک

کند. کسانی می‌توانند هر یک از تضادها را در جای‌گاهش قرار دهند و ارزیابی نمایند که مبارزات شان را بر مبنای دید انقلابی پیش برند. ما به خوبی شاهدیم، زمانی که اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا بر افغانستان تجاوز نموده و آن را به اشغال خود در آوردند و دموکراسی نیولیبرالی "اهدایی" خویش را در قالب رژیم دست‌نشانده در کشور شکل دادند، "سازمان رهایی افغانستان" و "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" با پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان به اصطلاح احزاب دموکراتیک خویش را تشکیل دادند و آن احزاب را در رژیم پوشالی راجستر کردند تا با استفاده از مزایای دموکراسی نیولیبرالی اهدایی اشغال‌گران امپریالیست در دست‌رخوان پر خون رژیم پوشالی شریک شوند. بناءً این دو سازمان دیگر منسوب به جریان چپ انقلابی کشور نبوده و نیستند، بلکه مربوط به جریان نیولیبرالی ساخته و پرداخته اشغال‌گران امپریالیست محسوب می‌گردند؛ مگر این‌که گذشته‌شان را به طور دقیق و همه‌جانبه نقد کنند و بر تسلیمی و تسلیم‌طلبی شان خط بطلان بکشند.

"ساما" در اخیر پیامش می‌گوید:

«این جاست که برمی‌گردیم به الگوی "مجید" در مقطع و وضعیت افسبار جاری کشور و مردم افغانستان اشغالی، در مبارزه برای رهایی ملی و اجتماعی توده‌های ستمدیده خلق کشور...»

نقل قول فوق‌الذکر در حقیقت روپوشی است برای تسلیمی و تسلیم‌پذیری‌های ساما در قبال اشغال‌گران امپریالیست. سامایی‌ها می‌خواهند زنده‌یاد مجید را وجه‌المصالحة خیانت ملی خویش قرار دهند. الگوی کنونی "ساما" یک الگوی تسلیمی و تسلیم‌طلبانه است نه برگشت به الگوی زنده‌یاد مجید.

اینک می‌بینیم که زنده‌یاد مجید در قبال اشغال کشور و اشغال‌گران چه موضعی اتخاذ نموده بود؟

«چاکر میهن‌فروش روس "جبهه وسیع پدر وطن" را به پیش می‌کشد. وقتی مقدرات کشور ما دست‌خوش اشغال نظامی روس باشد، آیا حزب یا سازمان، جمعیت و شخصیت وطن‌پرستی یافت می‌شود که به مثابه "تنگر" با سوگلی برژنف این عجزه هزار داماد، به حجله زفاف برود؟ تردیدی در کار نیست. سراسر افغانستان به دژ تسخیر ناپذیری مبدل می‌شود. ملت افغانستان یک‌پارچه به پا می‌خیزد و جبهه فشرده‌ای از سد آهنین را می‌سازد. ولی نه با دلال روس، بلکه علیه آن و آن‌که بیرون ازین جبهه بماند نصیبی جز نفرین در انتظار وی نیست.» (شب‌نامه "روس اشغال‌گر در سرآشیب رسوایی و تباهی")

ای کاش مجید زنده می‌بود تا می‌دید که امروز به اصطلاح پیروانش «به مثابه "تنگر" با سوگلی» اوپاما و ترامپ «این عجزه هزار داماد، به حجله زفاف» رفته اند، و سدی با اشغال‌گران و رژیم پوشالی علیه نیروهای انقلابی تشکیل داده اند. نه تنها این‌که از جبهه مردم بیرون مانده اند، بلکه با اشغال‌گران علیه آن صف‌آرایی هم نموده اند.

زنده‌یاد مجید در دوران مبارزاتی اش و به خصوص پس از اشغال کشور توسط اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست به شدت مخالف ثبت و راجستر نمودن احزاب در بارگاه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم مزدورشان بود. او چنین کاری را وطن‌فروشی و تحمل قلاده برده‌گی تلقی می‌نمود. به این نقل‌قول زنده‌یاد مجید توجه نمایید:

«مشروط کردن فعالیت احزاب و آزادی بیان و وجدان به تائید کودتای ثور چه مفهومی جز وطن‌فروشی و تحمل قلاده‌ی برده‌گی می‌تواند داشته باشد؟» (شب‌نامه "روس اشغال‌گر در سرآشیب رسوایی و تباهی")

اما به اصطلاح پیروانش چه کرده اند؟ «وطن‌فروشی و تحمل قلاده برده‌گی» را به آسانی پذیرفته اند.

"ساما" پیامش را با این شعارها خاتمه می‌دهد:

«صلح عادلانه، آری! صلح استعماری - ارتجاعی، نه!»

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!

یا مرگ یا آزادی!

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)

18 جوزای 1398ش / 08 جون 2019م - تاکید از ماست

«مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع» شعاریست که سامایی‌ها در اخیر هر پیام و اعلامیه‌شان سر می‌دهند. اینک می‌بینیم که زنده‌یاد مجید

در آخر اعلامیه‌های "ساما" چه شعارهایی را مطرح می‌نمود:

«به پیش به سوی وحدت ملی

پر توان باد جنگ نجات بخش ملی

مرگ بر امپریالیزم روس

مرگ بر شاه شجاع روسی (ببرک)

مرگ بر سازش کاران

ننگ و نفرین باد بر وطن فروش های دار و دسته ای پرچم و خلق

یا مرگ یا میهن!

مرگ بر برژنف این آدم کش بین المللی!

(شبنامه روس اشغالگر در سرآشپب رسوایی و تباهی)

تاکید ات از ماست

مقایسه این شعارها به خوبی بیانگر آن است که سامای کنونی نشانی از سامای زندهیاد مجید ندارد. زندهیاد مجید اشغالگران روسی، رژیم دستنشانده، برژنف و سازش کاران را در یک ردیف قرار می دهد و می گوید. اما سامای کنونی اشغالگران را از صف دشمنان عمده بیرون نموده و رژیم پوشالی، داعشیان طالبان را در صف دشمنان قرار می دهد. مگر مجید از هويت اخوان باخبر نبود و به ارتجاعیت شان شک داشت؟ یقیناً هیچ شکی در مورد ارتجاعی بودن احزاب جهادی هفتگانه و هشتگانه نداشت. اما چون تضادها را با هم خلط نمی کرد و دشمنان عمده و غیر عمده را به خوبی می شناخت، در آن زمان هیچگاه شعار "مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع" نداد و شعارهایش به خوبی بیانگر اهدافش بود.

مروری بر پیام "ساما" به هجاما (هوادران جنبش انقلابی مردم افغانستان)

"هجاما" (هوادران جنبش انقلابی مردم افغانستان)، که در واقع هوادران "ساما" در خارج از کشور است، در هژدهم جوزا محفلی به مناسبت یاد بود از روز جانباختن زندهیاد مجید ترتیب داده بود. "ساما" بدین مناسبت از "هجاما" قدردانی نموده و پیامی عنوانی "هجاما" فرستاد. در این پیام در مورد وضعیت جاری کشور چنین نگاشته شده است:

«در شرایطی که سرزمین اشغال شده و مردم ستم دیده ما در آتش جنگ تجاوزکارانه امپریالیسم لجام گسیخته امریکا و شرکای تجاوزش می سوزند و همه روزه نیروهای اشغالگر و دار و دسته مزدور دولتی و طالبی - داعشی به کشتار بی رحمانه مردم بی دفاع ما می پردازند، برپا داشتن محافل یادبود و گرامی داشت برای جانبازان و جانباختگان انقلابی و آزادی خواه مردم ما با هدف ادامه دادن راه و زنده نگه داشتن آرمان آن پیشگامان در شرایط ابتر جاری کشور و مردم توسط شما رفقاء، مایه مسرت و دلگرمی ما در افغانستان اشغالی است.

رهنوردی، روشن گری و پرتو افشانی در راه "مجید"، "رهبر" و سائر پیشگامان بزرگ انقلابی و آزادی خواه کشور ما که در قعر ظلمت استعمار، ارتجاع و استبداد شمع افروختند، راه نمایانند و حین مشعل داری در راه رهانی مردم ما از جان گذشتند؛ در عین عملی نمودن وظایف ناتمام و گامزنی استوار و بی تزلزل در راه تحقق آرمان های به جا مانده آن بزرگان راه، رسالت و افتخاریست بس بزرگ. پیشتازان جنبش انقلابی سرزمین ما جانبازانه دل به دریا زدند و راه و رسم چگونه زیستن و خلاف جریان رفتن را به ما آموختند. آنان در مقابل دشمنان قسم خورده مردم ما با متانت تمام ایستادند و از منافع ملی و منافع تاریخی خلق کشور به دفاع برخاستند و آن گاه که پای انحراف در میان آمد، بدون اگر و مگر و بدون توجیه در پرتو اصول علیه انحرافات رزمیدند...

با اطمینان، شما رفقاء می توانید بازتاب دهنده رنج ها و آلام مردم ما در سطح جهانی بوده و به مثابه نهادی ملی - دموکراتیک روشن گر و مترقی در شرایط بهتر از این جا سهم لازم و شایسته تان را در اشکال و عرصه های مختلف در امر تثبیت و تحکیم آحاد جنبش انقلابی و رهانی بخش در داخل کشور و تقویت فریاد اعتراض خلق مظلوم ما اداء نمایند. دستان پر از محبت هر یک از شما را از دور می فشاریم. « (صفحه ۵ سند)

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!

وحدت مبارزاتی در سطوح مختلف نیاز زمان است!

یا مرگ یا آزادی!

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)»

هژدهم جوزای 1398 شمسی برابر با هشتم جون 2019 میلادی»

تأکیدات از ماست

در هر دو پیام "ساما" به خوبی مشاهده می‌شود که عمداً شعار "مرگ بر اشغال‌گران و رژیم پوشالی" و "مرگ بر سازش‌کاران" از قلم افتاده است. این تسلیم‌طلبی و انقیادطلبی محض در قبال اشغال‌گران امپریالیست را می‌رساند. طوری که فوقاً بیان داشتیم "ساما" و "سازمان رهایی افغانستان" در ظرف ۴ دهه گذشته در خط انقلابی چپ قرار نداشته و ندارند، بلکه مبارزات شان مبتنی بر تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی می‌باشد. به همین مناسبت است که هیچ‌گاه از مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست صحبت نمی‌نمایند. این موضوع در هر دو پیام "ساما" به خوبی مشهود است. این دید انحرافی "ساما" مبتنی بر انحراف تیوریک در مورد تضاد عمده در کشور است. این دید انحرافی اشغال‌گران، رژیم دست‌نشانده، داعشیان و طالبان را در یک ردیف قرار می‌دهد و در بسیاری موارد طالبان را بدتر از اشغال‌گران و رژیم پوشالی توصیف می‌کند. طالبان نیرویی اند که در اصل توسط امپریالیست‌های امریکایی، انگلیسی و وابستگان منطقه‌یی آن‌ها ساخته و پرداخته شده اند. به همین جهت است که اشغال‌گران امپریالیست در جستجوی راه سازش و مصالحه با آن‌ها است، این سازش و مصالحه در حقیقت یکی از اجزای اصلی استراتژی جدید اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی در افغانستان را تشکیل می‌دهد. توده‌های زحمت‌کش با گوشت و پوست خود نتایج فاجعه بار حاکمیت ارتجاعي طالبان را لمس نموده اند و همین حالا در مناطق زیر کنترل طالبان نیز احساس می‌کنند.

طالبان به شدت آغشته به ایدئولوژی ارتجاعي شوونیسم جنسی و ملی اند. این ایدئولوژی جاهلانه و استبدادی طالبان به خودی خود زمینه عوام‌فریبی و فریب‌کاری برای عادلانه جلوه دادن طرحات اشغال‌گران و رژیم پوشالی را فراهم ساخته است. همین زمینه باعث تسلیمی و تسلیم‌طلبی "سازمان رهایی افغانستان" و "ساما" به اشغال‌گران نیز گردیده است. به همین مناسبت است که طالبان به هیچ‌وجه قادر به بسیج تمامی افراد و نیروهای مخالف اشغال‌گران و رژیم پوشالی از میان اقشار، طبقات، ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی، در یک مقاومت سرتاسری نگردیده اند. طالبان نه می‌خواهند و نه می‌توانند که خشم زنان (نیمی از پیکر جامعه) را علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده را رها سازند. این زن ستیزی مشمنز کننده طالبان باعث گردیده که طرحات فریب‌کارانه اشغال‌گران و رژیم پوشالی در قبال زنان تا حدی زمینه پذیرش پیدا نماید.

باور ما این است که محدودیت اجتماعی ملیتی و جنسیتی طالبان ذاتی و غیرقابل التیام است. این وضعیت اسفبار طالبان امیدواری برای اشغال‌گران و دست‌نشانندگان شان در تحمیل قطعی انقیاد دراز مدت بر مردمان ما را بیش‌تر ساخته است. اشغال‌گران و رژیم پوشالی به خوبی درک کرده اند که مقاومت قسمی ارتجاعي طالبان نمی‌تواند به انقیاد ملی خاتمه بخشد. همین امیدواری اشغال‌گران و رژیم پوشالی است که آن‌ها راه سازش و مصالحه با طالبان را در پیش گرفته اند.

با توجه به تمامی این مسایل، در شرایط کنونی که کشور به اشغال امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم امریکا قرار دارد طالبان دشمنان عمده مردم افغانستان نبوده، بلکه در صف دشمنان غیر عمده قرار می‌گیرند. مبارزه با طالبان باید در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده شود. در یک شرایط مشخص نمی‌تواند دو تضاد عمده وجود داشته باشد. تمام پدیده‌هایی که حاوی تضادهای متعدد اند فقط یکی از آن‌ها تضاد عمده را تشکیل می‌دهد و بقیه تضادها حالت تابع را به خود گرفته و به تضاد غیر عمده تبدیل می‌گردند. در همه چیز اصول عمده و غیر عمده وجود دارد، تمامی اصول غیر عمده همیشه تابع اصول عمده بوده و می‌باشد. یک‌سان دانستن هر دو، انحراف عمیقی از اصول فلسفی است.

به طور خلاصه باید صریحاً بیان داشت که برپایی و پیش‌برد یک مقاومت همه جانبه ملی مردمی و انقلابی سرتاسری علیه اشغال‌گران

امپریالیست و خاینین ملی، برای اخراج قهری اشغال‌گران و سرنگونی رژیم دست‌نشانده يك ضرورت و الزام قطعی و غیرقابل انصراف است. شرایط و اوضاع کشور، منطقه و جهان به خوبی نشان می‌دهد که که يك مقاومت ارتجاعی اسلامی نمی‌تواند قوت‌های اشغال‌گر را از کشور خارج نموده و رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران را سرنگون سازد. شاید مقاومت ارتجاعی اسلامی طالبان بتواند سال‌ها دوام یابد، اما نمی‌تواند حتی در سطح مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیستی يك فرجام پیروزمند نسبی داشته باشد. اگر به احتمال کاملاً ضعیف چنین احتمالی وجود داشته باشد، این پیروزی نسبی خود فاجعه دیگری از نوع فاجعه هشت ثور سال ۱۳۷۱ خورشیدی خواهد بود. با وجود این، در حال حاضر طالبان از جمله دشمنان غیرعمده محسوب می‌گردند.

در هر دو پیام "ساما" و حتی تمام نوشته‌های شان نه تنها تضاد عمده مشخص نیست و تضاد عمده و تضاد اساسی با هم منطبق گرفته می‌شود، بلکه وظیفه عمده مبارزاتی اصلاً به چشم نمی‌خورد. "ساما" ظاهراً از اشغال کشور و رهایی توده‌ها صحبت می‌نماید، اما هیچ‌گاه راه بیرون رفت از این معضل را نشانی نکرده است. "ساما" هیچ‌گاه حاضر نیست وظیفه عمده مبارزاتی علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را به طور واضح و مشخص بیان نماید. در حقیقت این خود نوعی فریب‌کاری و تسلیمی به اشغال‌گران امپریالیست بوده و می‌باشد.

جمله کوتاه «مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع» که در آخر هر دو پیام "ساما" مطرح گردیده بیان‌گر آن است که "ساما" نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد تضادها را از هم تفکیک نماید. این شعار مشخص کننده آن است که "ساما" تفاوت میان شرایط یک کشور اشغال شده و مستعمره را با شرایط یک کشور نیمه مستعمره، درک کرده نمی‌تواند.

خصلت تسلیم‌طلبانه کنونی سامایی‌ها به ایشان اجازه نمی‌دهد که تضادها را از هم تفکیک نمایند. آن‌ها در هر شرایط (مستعمره و نیمه مستعمره) تضاد اساسی و تضاد عمده را منطبق باهم می‌دانند. آن‌ها اولاً تفاوت میان تضاد اساسی و تضاد عمده را درک نمی‌کنند و ثانیاً نمی‌دانند که در مراحل مختلف تکامل جامعه تضاد عمده فرق می‌کند. در این‌جا مختصراً در هر دو مورد صحبت می‌نماییم:

تضاد اساسی از ابتدا تا انتهای هر پروسه به موجودیت خود ادامه می‌دهد و تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر پروسه را تعیین نموده یا تحت تأثیر قرار می‌دهد. هر شی یا پدیده، دارای تضادهای بزرگ و کوچک متعددی است که همه توسط تضاد اساسی تعیین می‌گردند یا تحت تأثیر قرار می‌گیرند. اما در هر مرحله مشخص از تکامل آن شی یا پدیده، یکی از تضادهای بزرگ آن به عنوان تضاد عمده متبازر گردیده و نقش رهبری‌کننده را بازی می‌نماید. این بدان معنا نیست که تضادهای بزرگ دیگر، بزرگی و اهمیت شان را از دست می‌دهند، بلکه بزرگی و اهمیت شان را حفظ می‌نمایند ولی به تابعیت از تضاد عمده در حد شان در تکامل همان مرحله پروسه نقش می‌گیرند.

به این ترتیب منطبق‌سازی تضاد اساسی و تضاد عمده یک انحراف فلسفی است. این انحراف فلسفی هنوز هم دامن‌گیر "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" می‌باشد.

برعلاوه در هر مرحله از تکامل پروسه، تضادهای غیرعمده تابع تضاد عمده هستند. ما وقتی می‌گوییم که تضادهای غیرعمده تابع تضاد عمده است بدان معنا نیست که تضاد عمده تمامی تضادهای غیرعمده را به طرف حل شدن سوق می‌دهد، بلکه بدان معنا است که یکی از تضادهای بزرگ غیرعمده، در جریان پیش‌رفت تکامل مرحله‌یی پروسه، نقش بزرگ‌تر و بزرگ‌تری را بازی می‌نماید و سرانجام نسبت به تضاد عمده همان مرحله نقش بزرگ‌تری یافته و به تضاد عمده مرحله بعدی تبدیل می‌گردد.

زمانی که جامعه در حالت نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی قرار داشته باشد، یعنی ارتجاع داخلی حاکم باشد و امپریالیست‌ها از خارج و به صورت غیرمستقیم یعنی به صورت نیمه مستعمراتی یا نو مستعمراتی به این حاکمیت یاری برسانند، تضاد توده‌های خلق‌های کشور با ارتجاع داخلی تضاد عمده در جامعه خواهد بود. در چنین حالتی است که شعار مرگ بر ارتجاع داخلی و حامیان امپریالیستش مطرح می‌گردد. اما در شرایطی که امپریالیست‌ها مستقیماً کشور را مورد تجاوز قرار داده و تحت اشغال قرار دهند، تضاد ملی (تضاد خلق‌های کشور اشغال شده با اشغال‌گران و دست‌نشانندگان شان یا خاینین ملی) به تضاد عمده جامعه مبدل گردیده و تضاد با آن بخش از ارتجاع داخلی که در ضدیت با اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشانندگان شان قرار می‌گیرد، تضاد غیرعمده است و در تابعیت از تضاد عمده جامعه قرار می‌گیرد. سر دادن شعار "مرگ بر ارتجاع و امپریالیزم" در چنین شرایطی به این معنی است که آن‌ها به عمده بودن تضاد

با ارتجاع داخلی و غیر عمده بودن تضاد با اشغال‌گران امپریالیست معتقد اند. به همین خاطر ارتجاع داخلی را نسبت به اشغال‌گران بدتر قلمداد می‌نمایند.

این نکته را نباید فراموش نمود که در زمان اشغال کشور مبارزه با ارتجاع داخلی به هیچ‌وجه نباید به فراموشی سپرده شود و یا این‌که به بعد از اخراج اشغال‌گران و سرنگونی رژیم پوشالی موکول گردد، بلکه باید هم‌زمان در تابعیت از تضاد عمده به پیش برده شود، کاری که در زمان اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست تا حد زیادی صورت نگرفت.

"ساما" در پیامش می‌گوید:

«رهنوردی، روشن‌گری و پرتو افشانی در راه "مجید"، "رهبر" و سایر پیش‌گامان بزرگ انقلابی و آزادی‌خواه کشور ما که در قعر ظلمت استعمار، ارتجاع و استبداد شمع افروختند، راه نمایانند و حین مشعل‌داری در راه رهایی مردم ما از جان‌گذشتند؛ در عین عملی نمودن وظایف ناتمام و گام‌زنی استوار و بی‌تزلزل در راه تحقق آرمان‌های به جا مانده آن بزرگان راه، رسالت و افتخاریست بس بزرگ.»
طوری‌که فوقاً تذکار رفت سامایی‌ها می‌خواهند با استفاده از نام "مجید" و "رهبر" تسلیم‌طلبی‌های کنونی خویش را بپوشانند و آن‌ها را وجه‌المصالحة خیانت ملی خویش قرار دهند. آن‌ها نه به راه "مجید" و "رهبر" اعتقادی دارند و نه ادامه دهنده راه آن‌ها در مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده هستند. ما در بالا نقل‌قول‌هایی از "مجید" در مورد اشغال کشور آوردیم و اینک نقل‌قول‌هایی از "مجید" و "رهبر" در مورد تضادهای عمده و غیر عمده می‌آوریم تا خواننده به خوبی بداند که سامایی‌ها فقط با استفاده از نام "مجید" و "رهبر" می‌خواهند تسلیم‌طلبی خویش را بپوشانند.

«رژیم کودتا، در نقش نماینده‌ای سیاسی سرمایه‌دلال و چاکر بی اراده امپریالیزم روس از لحاظ اقتصادی منافع تمام طبقات جامعه را اعم از کارگر، خرده بورژوازی شهر و روستا، سرمایه دار ملی (و حتی در ستیز استعماری با فیودالیزم، دهاقین بی زمین را، با طلب باج خون از زمینی که هنوز بهره‌ای از آن نگرفته اند) مورد تهدید و تجاوز قرار داد. بر مبنای این تضاد آشتی‌ناپذیر است که رژیم کودتا در ساحة سیاسی، ناگزیر در تخاصم خونین با تمام نیروهای سیاسی - طبقاتی خلق قرار گرفته است. تضاد اقتصادی و سیاسی رژیم مزدور با خلق در زمینه‌ای فرهنگ نیز نمی‌توانست بدون انعکاس بماند...»

تبارز عملی تضاد آشتی‌ناپذیر خلق با امپریالیزم روس، بیش‌تر از آن‌که ریفرم‌های مبتذل استعماری آن رنگ بگیرد و زودتر از آن‌که پیش‌آهنگان سیاسی طبقاتی انقلابی نبرد سازمان‌یافته‌ای را آغاز کنند در خیزش‌های خودبه‌خودی و توفان‌زای توده‌ای متجلی گشت و رژیم میهن فروش و تبه‌کار کودتا را در پرتگاه نابودی قرار داد. (اعلامیه سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان که به قلم زنده یاد مجید نگاشته شده است. - تاکیدات از ماست)

نقل‌قول زنده‌یاد مجید به خوبی بیان‌گر آن است که تضاد خلق افغانستان با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان تضاد عمده بوده است. او اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و خائنین ملی را در یک صف و «تمام نیروهای سیاسی - طبقاتی خلق» را در صف مخالف جای داده است. اما بعد از جان‌باختن "مجید" "ساما" این خط را ادامه نداد، بلکه به درگاه سوسیال‌امپریالیزم و رژیم دست‌نشانده سر تعظیم خم نموده و به تسلیم‌طلبی و انقیادطلبی تن داد.

«و بدین‌صورت در حل کلیدی مساله انقلاب یعنی تملک قدرت سیاسی تغییر اساسی رخ داد و فنودالیزم همراه با طبقات دیگر که صاحبان اصلی و نیروی محرکه انقلاب اند - یعنی کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی - مورد تهدید قدرت سیاسی جدید قرار گرفت و بدین‌صورت تضاد مجموع مردم با فنودالیزم فقط به همین علت از حالت عمده خود به حالت تابع در آمد؛ تابع مبارزه علیه استعمار روس و کمیرادور وابسته به آن "پرچم" و "خلق" در آمد.» (قیوم "رهبر" - تضاد و تباری و سیر آتیه جنبش - صفحه ۲۲ و ۲۳) تاکیدات از ماست.

در نقل‌قول فوق به خوبی تفکیک تضاد عمده و غیر عمده مشاهده می‌شود. "رهبر" در حالی‌که وابستگی احزاب جهادی هفت‌گانه و هشت‌گانه به امپریالیزم و دولت‌های ارتجاعی منطقه را درک می‌کند و به خصوص احزاب جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و اتحاد اسلامی را نیروی اصلی وابسته به امپریالیزم امریکا می‌داند، با آن‌هم این احزاب را با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم کودتای هفت ثوری در یک ردیف قرار نمی‌دهد، بلکه آن‌ها را در ردیف دشمنان غیر عمده قرار می‌دهد. به این نقل‌قول‌های "رهبر" توجه نمایید:
«امپریالیزم امریکا خواهد کوشید در پهلوی کوشش برای بیرون کشیدن نیروهای روسی از افغانستان به نیروهای اصلی وابسته به

خود (حزب، جمعیت، اتحاد) قدرت نظامی بیش‌تری را تضمین نماید تا بتواند به عنوان فشار دایمی و دراز مدت در خدمت داروستانه‌های بین‌المللی قرار گیرد.» (قیوم "رهبر" - تضاد و تبانی و سیر آتیه جنبش - صفحه ۸)

«... چه بعد از جریان مذاکرات و موضع‌گیری‌های احزاب درگیر (از پرچمی تا خلقی تا اخوانی و تا ولایت فقیه) نشان داد که وابستگی و مزدوری "پرچم و خلق" به روسیه امپریالیستی در خصلت خود به وابستگی احزاب پاکستانی به امریکا و احزاب ایرانی به ولایت فقیه و سیاست‌های عظمت طلبانه ایران تفاوتی ندارد.» (قیوم "رهبر" - تضاد و تبانی و سیر آتیه جنبش - صفحه ۱۴)

نقل قول‌های "مجید" و "رهبر" بخوبی نشان می‌دهد که آن‌ها ارتجاعیت و خصلت ارتجاعی و وابستگی کامل احزاب جهادی را به خوبی درک نموده بودند، با آن‌هم آن‌ها را با اشغال‌گران و رژیم مزدور در یک صف قرار نمی‌دادند.

مشکل اساسی تمامی سازمان‌ها در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم اشغال‌گر این بود که مبارزه علیه احزاب ارتجاعی جهادی کاملاً به فراموشی سپرده شده بود. در همان زمان هم باید مبارزه علیه احزاب ارتجاعی جهادی در تابعیت از مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی پیش برده می‌شد.

نقل و قول‌های زنده یاد "مجید" و "رهبر" به خوبی بیان‌گر آنست که سامایی‌ها نه تنها ادامه دهنده راه آن‌ها نیستند، بلکه در جهت خلاف راه شان گام بر می‌دارند. نباید به چنین تسلیم‌طلبانی اجازه داد که زنده یاد "مجید" و "رهبر" را روپوش و وجه‌المصالحة خیانت ملی خویش قرار دهند.

محمد "سبحون" مشهور به آخذزاده کی بود؟

در سندی که از طرف "ساما" در هژدهم جوزا انتشار یافته، آقای واسع فرهادی زندگی‌نامه محمد "سبحون" را به رشته تحریر در آورده است. آقای فرهادی از محمد "سبحون" به عنوان یک انقلابی پرشور که هیچ‌گاه به درگاه اشغال‌گران و رژیم پوشالی شان سرخم نکرد و تسلیم نگردید توصیف نموده است. در این بحث آقای فرهادی هیچ شکی وجود ندارد.

با محمد "سبحون" حینی‌که نوجوان بود آشنا شدیم. واقعاً یک جوان پرشور و انقلابی بود و هیچ‌گاهی در مقابل دشمن و به خصوص اشغال‌گران سوسیال امپریالیست و رژیم مزدورش سرخم ننمود و مرگ را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح داد. یادش گرامی باد!

آنچه قابل یادآوری است، این است که آقای واسع فرهادی در بسی جاها حقایق را کتمان نموده است. در این مورد دو احتمال وجود

دارد:

۱ - آقای فرهادی کاملاً در جریان قرار دارد ولی بنا به دلایلی نخواست حقایق را بیان کند.

۲ - او در جریان قرار نداشته و از روی گفته‌های اشخاص و افراد دیگر مطالب را بیان نموده است. در سند چنین آمده است:

«شورای جانبازان که از شخصیت‌های ملی و مذهبی غیروابسته و عده‌ای روشن‌فکران به کمک رفقای ما ساخته شد، در درگیری‌های مسلحانه تعداد زیادی از روس‌های وحشی و مزدوران شان را به سزای اعمال ننگین شان رساندند، جانباز محمد سبحون در گروه چریکی شهری (چریک‌های شهری حق پرست افغانستان) که از طرف رفقاء ساخته شده بود، فعالیت‌های چشم‌گیری نموده و در جریان مجازات انقلابی چندین تن از جلدان "خلق" در شهر شرکت کرد.» (صفحه ۱۳ سند)

از این‌که محمد "سبحون" در شورای جانبازان فعال بوده و در جنگ‌های چریکی شهری اشتراک نموده و فعالیت‌های چشم‌گیری داشته جای بحث نیست، اما آن‌چه قابل بحث است، این است که تشکیلی بنام "چریک‌های شهری حق پرست" اصلاً وجود نداشت.

در اواسط سال ۱۳۵۸ خورشیدی چهار گروه برای اتحاد و هم‌آهنگی کمیته‌ای را تشکیل دادند که علاوه بر بحث‌های ایدیولوژیک کارهای عملی پراتیکی را نیز انجام می‌داد. این کارهای پراتیکی شامل اعدام انقلابی بعضی عناصر ضد انقلابی، خاین و خودفروخته باند "خلق" بود. ابتدا ۴ گروه را مختصراً معرفی می‌نماییم و بعد به اصل موضوع برمی‌گردیم.

ابتدا سه گروه (اخگر، ساما و سازمان پیکار) جلسه مشترکی را تشکیل نموده و روی اوضاع جاری کشور و نیاز عاجل مبارزاتی بحث و گفتگو نمودند. جلسه به این نتیجه رسید که "کمیته" علاوه بر جروبحث‌های تیوریکی و مطالعه در این زمینه باید در کارهای پراتیکی مشترک یعنی اعدام انقلابی خائنین نیز فعالانه سهیم گردد. هر سه گروه در مورد گروه چهارم که "سازمان مردم" بود صحبت

نمودند. نتیجه این شد که با این گروه هم نشستی داشته باشند. فیصله بر این شد که چون "سازمان مردم" مورد اعتماد نیست در هفته یک جلسه با این گروه تشکیل گردد، در حالی که سه گروه دیگر در بین خودشان یک جلسه دیگر نیز داشتند.

در این جا مختصراً اشاره‌ای به "سازمان مردم" لازم است: "سازمان مردم" مربوط به انجنیر عبدالحمید محتاط بود. حینی که "خلقی" ها، پرچمی‌ها را از ارگان‌های دولتی کنار زدند، شروع به بازداشت افراد محتاط نمودند، یک تن از افراد "سازمان مردم" به نام دکتر هادی بختیاری را بازداشت و به قتل رساندند. این حادثه زنگ خطری برای بقیه افراد این سازمان گردید. افرادی بی‌درنگ به زندگی مخفی روی آوردند که از جمله ایشان پسر عمه نیزک که در کابل به صفت معلم ایفاء وظیفه می‌نمود بود. نیزک در آن زمان در رابطه تنگاتنگ با پسر عمه‌اش قرار داشت. نمایندگی این گروه به دوش پسر عمه نیزک بود که هیچ‌گاه به وظیفه نرفت و بعد از مدت مدیدی به ایران مهاجر گردید. بر گردیم به اصل موضوع:

بعد از چندین جلسه که این چهار گروه با هم داشتند، چهار نفر (عقیفه "عقیف" مدیره لیسه مهری، "صیفی" سر معلم لیسه جامی، خواجه جلیل رئیس ترانسپورت و امین "کیوان") نشانی گردید تا اعدام انقلابی شوند. طوری که قبلاً گفته شد "سازمان مردم" مورد اعتماد سه گروه فوق‌الذکر قرار نداشت، اولین عملیات اعدام انقلابی فرد مورد نظر، عقیفه "عقیف"، مدیره لیسه مهری به دوش "سازمان مردم" گذاشته شد که نماینده‌اش پذیرفت. نماینده "سازمان مردم" از "کمیته" خواست تا یک گروه دیگر با وی همکاری نماید که از طرف کمیته پذیرفته شد و فیصله گردید که در حین عملیات دو گروه با هم همکاری نمایند.

کسی که اولین اعدام انقلابی را اجرا نمود کسی نبود جز نیزک. یک نفر از رفقاییش و دو نفر از گروه دیگر وی را تحت نظر داشتند که اگر کدام حادثه‌ای به وجود آید به کمکش بشتابند. عملیات موفقانه صورت گرفت و هیچ حادثه‌ای اتفاق نیفتاد. تقریباً یک ماه بعد اعدام انقلابی فرد دیگری ("صیفی" سر معلم لیسه جامی) صورت گرفت که در این عملیات نیزک حضور نداشت، بل که دو نفر از رفقاییش همکاری داشتند. در همین گیرودار نیزک ایران رفت و در آن جا مسئولیت دو اعدام انقلابی را به نام "چریک‌های حق پرست افغانستان" به عهده گرفت. او که در آن زمان عضو سازمان مردم بود چند کاپی از اعلامیه اش را برای نماینده گروهش به افغانستان فرستاد. حینی که نماینده "سازمان مردم" اعلامیه را به کمیته مشترک داد، با عکس العمل شدید کمیته روبرو گردید. "کمیته" به نماینده "سازمان مردم" ابلاغ کرد که ما نام "چریک‌های حق پرست افغانستان" را قبول نداریم، لذا به نویسنده اعلامیه دستور دهید که بعد از این به چنین کارهای خودسرانه‌ای دست نزنند. این فیصله از طرف نماینده "سازمان مردم" پذیرفته شد.

از یک طرف پخش اعلامیه در ایران توسط نیزک و از سوی دیگر منع نمودنش از اعمال خود سرانه سبب نزدیکی وی با "ولید" گردید و بالاخره نیزک از "سازمان مردم" در اخیر سال ۱۳۵۸ خورشیدی برید و به "ساما" پیوست. اما پیوستنش را به "ساما" به اطلاع سازمان سابقش رساند.

خلاصه این که اعدام‌های انقلابی‌ای که در اواسط و اواخر سال ۱۳۵۸ خورشیدی صورت گرفت نه به "ساما" تعلق داشت و نه به محمد "سبحون" و نه به هیچ‌یک از سازمان‌های دیگر، بلکه عمل مشترک ۴ گروه بود و متعلق به چهار گروه نام‌برده فوق‌الذکر می‌باشد. در اواخر سال ۱۳۵۸ خورشیدی یک نفر از حلقه ۴ نفره توسط رژیم دست‌نشانده سوسیال امپریالیزم بازداشت گردید و با بازداشت این فرد "کمیته" فروریخت و پس از آن هر یک از نمایندگان سازمان‌ها صرفاً فعالیت‌های جداگانه خویش را در چهارچوب سازمان‌های شان پیش بردند.

موضوع دیگر قابل بحث در نوشته آقای فرهادی این است که به تمام معنا حقایق را کتمان نموده است. طوری که از نوشته اش مشخص است از جریان اطلاع داشته و حقایق را وارونه جلوه داده تا چهره تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان سامایی را که محمد را به قتل‌گاه فرستادند بپوشاند. به این گفته آقای فرهادی توجه نمایید:

«محمد آخند زاده به مجرد درک انحراف عده‌ای توسط افراد نفوذی در جبهه مقابله حساسیت نشان داده و علیه شیوه‌های غیر تشکیلاتی که عناصر منحرف به کار می‌بردند، به مبارزه می‌پرداخت. لذا عناصر منحرف او را خارج چشم خود میدانستند. عوامل وابسته که در جبهات همجوار نفوذ داشتند، با تمام قوا در پی نابودی جبهه به طور کل و به طور خاص در پی نابودی محمد بر آمدند. سرانجام در جنگی که ارتجاع تاریخزده به راه انداخت، بتاريخ ۶ جوزا سال ۱۳۶۰ ش رفیق آخند زاده زخمی شد و برای مداوا به ایران فرستاده

شد و دو روز بعد خبر جاودانگی اش پخش گردید. با شنیدن این خبر ناگوار، تمام مردمی که با او آشنایی داشتند به عزا نشستند و اشک ریختند.» (صفحه ۱۳ سند)

محمد "سبحون" حقیقتاً روحیه سازش ناپذیر در مقابل اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان داشت. او نه تنها این روحیه را داشت، بل‌که تا زمان حیاتش با روحیه سازش و تسلیم‌طلبی جداً مبارزه نمود. محمد "سبحون" درک نموده بود که تعدادی از عناصر منحرف در درون جبهه تمایل به سازش در برابر اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورش دارند، اما او هیچ‌گاه این را نمی‌دانست که منحرفین سامایی به خاد تشریف دارند و تسلیم شده اند. فردی که از سامایی‌ها مستقیماً به خاد رابطه داشت کسی نبود جز خارنوال. او بعد از پیروزی مجاهدین به خدمت جنایت‌کارترین فرد جمعیت اسلامی (جبار برادر غفار جلال) درآمد و ملا امام مسجدش گردید. تا زمانی‌که محمد زنده بود علیه این روحیه در هر کوه و برزن مبارزه نمود، چون محمد از محبوبیت خوبی در درون جبهه برخوردار بود تسلیم‌طلبان درون جبهه جرأت آنرا نداشتند تا تسلیم‌طلبی خویش را علناً بیان کنند. این «عناصر منحرف او را خار چشم خود میدانستند.» و منتظر روزی بودند تا او را از سر راه خود بردارند. این موضوع را از قول شاهد زنده و عینی که هم‌رزم نزدیک محمد "سبحون" بود و در روز زخمی شدن محمد "سبحون" با او در یک سنگر قرار داشت پی می‌گیریم.

انجنیر حمید یک تن از قوماندانان جبهه و هم‌رزم نزدیک محمد "سبحون" چنین می‌گوید:

«محمد همیشه برایم می‌گفت که از جبهه بوی سازش با رژیم مزدور اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست به مشام می‌رسد و تا زمانی که زنده باشم هرگز نمی‌گذارم چنین اتفاقی بیفتد.»

او حرفش را چنین ادامه داد:

«محمد همیشه چه در جلسات رویاروی و چه در سخن‌رانی‌های سخت علیه اشغال‌گران و رژیم مزدورش مبارزه نمود، در زمان حیات او هیچ‌کس جرأت نکرد که از روابط "تاکتیکی" با رژیم علیه اخوان بحثی به میان بکشد. اما در خفا این‌کار صورت گرفته بود، سمت و سوی جبهه را از مبارزه علیه رژیم پوشالی و اشغال‌گران به سمت مبارزه علیه اخوان سوق داده بودند و ما هم ناآگاهانه در این مسیر افتاده بودیم. اتفاقاً روزی اخوانی‌ها به ما حمله نمودند، ما چند نفر داخل یک حویلی بودیم، خودم همراه محمد و یک رفیق دیگر در داخل یک خانه سنگر داشتیم. فشار روی ما زیاد گردید، محمد به انجنیر "ب" گفت به هر شکلی که می‌شود دهسکه را به کفترخون (کبوترخانه) بالا کن. انجنیر به مشکلات زیاد توانست که دهسکه را به کبوتر خانه بالا کند. در همین زمان اتفاقاً مرمی از پشت سر به پهلوی محمد اصابت نمود، زخمش چنان عمیق نبود. دستمالی که در سر داشت گرفت دور کمرش پیچید، برایم گفت که جنگ را ادامه بده. من به رفیقم گفتم که او را بیرون ببر تا داکتر جبهه معالجه اش نماید. او را بیرون برد و برگشت برایم گفت که محمد را به شفاخانه شهر فرستادند. زمانی‌که بیرون شدم که کار از کار گذشته بود و جنجال‌هایم جایی را نگرفت. در شفاخانه روس‌ها روی سر محمد آمده بودند و خواسته بودند از وی تعهد بگیرند که با عکس‌العمل شدید محمد روبرو گردیده بودند و روس‌ها هم با یک امپول به عمرش خاتمه داده بودند. یاد و خاطره‌اش گرامی و جاودانه باد!»

انجنیر حمید حرف‌هایش را چنین ادامه داد:

«در جبهه فقط دو نفر (محمد آخند زاده و معلم واجد مشهور به ضابط) علیه تسلیم شدن به اشغال‌گران و رژیم مزدورش حساس بودند و تا زمان زنده بودن این دو نفر تسلیمی جبهه به رژیم مزدور علنی نگردید. بعد از سر راه برداشتن هر دو نفر جبهه کاملاً به طور علنی زیر نام "تاکتیک" تسلیم رژیم مزدور گردید.»

انجنیر حمید به قتل‌گاه فرستادن معلم واجد را چنین بیان نمود:

«واجد حینی‌که به جبهه آمد همیشه بحثش از مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم مزدورش بود. او از کمونیست بودنش ابا نمی‌کرد و همیشه بحث‌هایش با نقل‌قول‌ها همراه بود. تعدادی از رهبران سیاسی جبهه در غیابش می‌گفتند که سرش بوی قورمه می‌دهد. روزی خبر حمله اخوان بالای جبهه رسید. برای مقابله با این حمله، جبهه تشکیل جلسه داد. بعد از صحبت‌ها مناطق تقسیم شد. اتفاقاً جایی را برای معلم واجد پیش‌نهاد نمودند که خطرناک‌ترین منطقه بود. چون واجد چند ماهی بیش‌تر نبود که به جبهه آمده بود و اولین جنگش در این جبهه بود و مناطق را دقیقاً نمی‌شناخت، من و چند نفر از قوماندانان جبهه با این پیش‌نهاد مخالفت کردیم و گفتیم که منطقه خیلی خطرناک است و باید یکی از ماها آنجا برود. واجد گفت "که برای کمونیست‌ها فرقی نمی‌کند که در کدام منطقه بجنگد" این حرفش

زمینه‌ای شد که رهبران جبهه روی پیش‌نهاد شان پافشاری کنند. حینی‌که ما دیدیم از ما کاری ساخته نیست و خود واجد هم پافشاری دارد، ۲۰ نفر از بهترین افراد جنگی را همراه خسربره‌اش به واجد سپردیم. زمانی‌که جنگ در گرفت پنج دقیقه از جنگ نگذشته بود که اخوان با بلندگو اعلان نمود که ضابط را کشتیم و پنج‌تیرش را گرفتیم. ما این حرف را نپذیرفتیم، زیرا ضابط کلاشنکوف داشت نه پنج‌تیر. چند دقیقه نگذشت که منطقه به دست اخوان افتاد و از آن منطقه فشار روی ما زیاد شد. بعد از ختم جنگ که خسربره واجد آمد از او جریان را پرسان نمودیم او گفت:

«حینی‌که حرکت نمودیم و می‌خواستیم از منطقه شیرآقا به منطقه تعیین شده برویم، شیرآقا تمام افراد معلم واجد را تعویض نمود و فقط من نخواستیم او را رها کنم. زمانی‌که جنگ روی ما در گرفت تمام افراد شیرآقا منطقه را ترک نمودند، یکی از جمعیتی‌ها به راحتی از پشت نارنجک در سنگر واجد انداخت و او را شهید نمود. همین‌که دیدم او شهید شده تفنگ خود را پهلویش گذاشتم و کلاشنکوف او را گرفته به مشکل از منطقه خود را کشیدیم. بعد از جست‌وجویی که نمودیم مشخص شد که قبل از رسیدن واجد به منطقه به شیرآقا از سوی بزرگان جبهه نامه فرستاده شده و از او خواسته اند تا افراد را تعویض نماید و به افرادش دستور دهد که جنگ نکنند.»

بعد از جان‌باختن معلم واجد و محمد آخندزاده برای تسلیم‌طلبان سامایی راه صاف و جاده باز می‌شود و بدون دغدغه تانک‌های اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورش به منطقه جبهه داخل می‌شود و علناً به حمایت شان می‌پردازند. از آن به بعد مبارزه علیه تسلیم شدن سامایی‌ها به اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدورش از طرف سایر منسوبین جریان شعله جاوید که تعهد جبهوی با "ساما" داشتند شروع می‌گردد، و "ساما"یی‌ها مقاومت نشان می‌دهند.

یک تن از شاهدان عینی دیگر (م ر) روی خوش‌بینی‌ای که به جبهه دارد برای جنگیدن به جبهه می‌رود، حینی که از وضعیت اسفبار جبهه خبر می‌شود، هیچ‌گاه حاضر به گرفتن تفنگ نمی‌شود، او از مبارزه در درون جبهه چنین می‌گوید:

«روزی معلم سیدآقا مرا خواست و برایم نامه‌ای نشان داد و برایم گفت: ببین ... ! از داخل جبهه رویم فشار می‌آورند تا روابط خود را با شیرآقا قطع کنیم، اما سازمان برایم دستور می‌دهد که این رابطه را مستحکم نگهدار، من مجبورم که از دستور سازمان اطاعت کنم.»

"م ر" حرفش را ادامه داد و گفت:

«من خط را دیدم، خط به قلم خانونال بود، به سیدآقا نوشته بود که به هیچ‌عنوان روابطش را با "اکس" که منظور از شیرآقا بود قطع نکند»

جنگال بین جبهه به حدی می‌رسد که بالاخره "ساما"یی‌ها به شمول خانونال به قطع رابطه با شیرآقا تن می‌دهند. فوراً جلسه جبهه را دایر می‌کنند و راه بیرن رفت از معضل را بررسی می‌کنند. انجنیر حمید فیصله را این‌طور بیان می‌کند:

«جلسه به این نتیجه رسید که یگانه راه بیرون شدن از این معضل، برداشتن شیرآقا و خلع‌سلاح نمودن افرادش می‌باشد. فیصله گردید که شیرآقا را به بهانه ختم قرآن دعوت می‌کنیم، وقتی که رسید او و چند نفر مهم او را به قتل می‌رسانیم و بقیه افرادش را خلع سلاح نموده و جبهه را مستقل اعلان می‌کنیم. قبل از این که کارت دعوت ختم قرآن از طرف ما به شیرآقا برسد از درون جبهه توسط زین‌الدین برادر خیرالدین یک تن از شعله‌یی‌های فخرالمدارس دهه چهل خورشیدی به شیرآقا این هوش‌دار داده می‌شود. شیرآقا قبل از رسیدن کارت دعوت آمادگی خود را گرفته و نامه‌یی عنوانی سیدآقا نوشته و از یک عملیات نظامی یادآوری نموده، از سیدآقا می‌خواهد که با چند تن جهت مشوره نزد شیرآقا بروند. زمانی که قاصد ما می‌رسد، شیرآقا کارت را گرفته و نامه را به قاصد می‌دهد و برایش می‌گوید که ما یک پلان نظامی داریم و ضرورت به مشوره با معلم صاحب و رفقاییش می‌باشد و همه چیز در نامه نوشته شده است. وقتی که نامه رسید ما مخالفت کردیم و گفتیم که حتماً کسی گزارش را به شیرآقا رسانده است و او از پلان ما خبر گردیده است. یگانه کسی که این حرف را نپذیرفت و تلاش داشت که چند نفر همراه سیدآقا نزد شیرآقا برود خانونال بود که با مخالفت تعدادی روبرو گردید و بالاخره او سیدآقا را قانع نمود تا تنها نزد شیرآقا برود و جریان را جویا شود. همین‌که سیدآقا نزد شیرآقا می‌رود او را خلع سلاح نموده و برایش می‌گوید که به تائید حرف‌هایم نامه‌ای برای رفقاییت بنویس و آن‌ها را این‌جا بخواه، سیدآقا چنین می‌کند. زمانی که نامه سیدآقا رسید من و انجنیر "ب" مخالفت نمودیم و گفتیم که نامه حتماً جبری نوشته شده است، اما خانونال همراه ماما غلام محمد معتقد بودند که نامه جبری نیست. در همین حال خبر رسید که دو نفر از رفقای ما را شیخ طلاب به قتل رسانده است. شیخ طلاب از افراد قاری یک‌دست مربوط حزب الله بود که در منطقه شیرآقا زندگی می‌کرد و از جمله تسلیم‌شدگان بود. با این خبر همه‌گی گفتیم که نامه جبری

است و شیرآقا از جریان خبر شده و دستور قتل افراد جبهه را صادر نموده، باید آمادگی در برابر این حيله گرفته شود. کسی که تا آخر پافشاری داشت که باید نزد سیدآقا و شیرآقا رفت خائوال بود. برایش گفتیم که پس خودت برو، او حاضر به رفتن نشد و بالاخره ماما غلام محمد را قانع ساخت تا همراه چند نفر نزد سیدآقا برود که در بین راه به کمین افراد شیرآقا افتادند و تمامی شان به شمول سیدآقا اعدام گردیدند. جبهه کاملاً در محاصره شیرآقا درآمد. چند روز در محاصره ماندیم، افراد شیرآقا جرأت حمله به منطقه را نداشتند، یک نفر که در جبهه به داکتر مشهور بود و در قریه اش (توبریون) گروپ داشت برای ما خبر روان نمود که امشب می‌توانید از منطقه ما بیرون شوید. برای ما این پیش‌نهاد قابل قبول نبود. انجنیر "ب" گفت چاره‌ای جز این نداریم به هر صورت باید برای جنگ آماده‌گی بگیریم و اگر حرکتی نکنیم همه نابود می‌شویم. رهبری گروپ را به انجنیر سپردیم و شبانه خود را به منطقه داکتر رساندیم. داکتر را دیدیم ما را رهنمایی نمود، از منطقه خود را کشیده و به منطقه کاکا فیض‌الدین رساندیم. فیض‌الدین از رفقا و هم پیمانان شیرآقا در جمعیت‌العلماء بود. به فیض‌الدین گفتیم که می‌خواهیم ایران برویم. فیض‌الدین که از جریان خبر نداشت خواست تا ما یکی دو روز نزدش بمانیم، ما نپذیرفتیم و شبانه حرکت کردیم و از منطقه خود را کشیدیم. صبح که شیرآقا از بیرون شدن ما اطلاع حاصل می‌کند فوراً نفر نزد فیض‌الدین می‌فرستد و از وی می‌خواهد تا ما را برگرداند که کار از کار گذشته بود.»

اینست آن واقعتی که در جبهه هرات اتفاق افتاد. تسلیمی و تسلیم‌طلبی "ساما" قبل از هر جای دیگری ابتدا از هرات شروع شروع گردید و سپس به جاهای دیگری گسترش یافت و در کوه‌دامن منجر به تشکیل غند دولتی سنگین گردید. هر یک از گروپ‌های "ساما" هر گاه چیزی بنویسد، فقط و فقط یک خط را دنبال می‌کند و آن هم روپوش گذاشتن بر تسلیمی و تسلیم‌طلبی‌های "ساما" است. آن‌ها هیچ‌وقت حاضر نیستند که گذشته تسلیم‌طلبانه خویش را مورد نقد و بررسی قرار دهند. در این زمینه "سازمان رهایی افغانستان" یک گام نسبت به "ساما" جلو است. این سازمان گذشته خود را ولو به طور ناقص به نقد کشیده است. اما "ساما" بی‌ها تا کنون حاضر نشده اند که چنین کاری را انجام دهند و حتی حاضر نیستند یک کلمه در این مورد بنویسند.

بحثی پیرامون شخصیت انجنیر محمد کریم "تیمار"

انجنیر محمدکریم "تیمار" واقعاً یک شخصیت انقلابی، مبارز، ضد اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم پوشالی بود. این شخصیت را خصلت طبقاتی اش به وی اعطا نموده بود. انجنیر کریم علاوه بر این‌که یک روشن‌فکر بود، دارای موقعیت طبقاتی دهقانی بود. او هیچ‌وقت این موقعیت را رها نکرد، بدین خاطر بود که به‌ترین و صمیمی‌ترین دوست توده‌های ستمکش افغانستان بود و بی‌نهایت از ستم‌گران نفرت داشت. این خصلت و موقعیت طبقاتی اش او را به سمت جریان شعله‌ جاوید کشاند. وی در آخر دوره تحصیلات لیسه از جمله فعالین جریان شعله‌ جاوید در ولسوالی گنره محسوب می‌گردید.

باند "خلق" و پرچم سخت تلاش داشتند تا وی را با تحایفی مطیع خود سازند، اما او به درگاه شان سرخم نکرد. از همه امتیازات گذشت و به زندگی مخفی روی آورد.

انجنیر کریم فنون نظامی را در عسکری فرا گرفته بود و سخت شیفته مبارزه مسلحانه علیه اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم مزدور شان بود، روی همین علاقه بود که به دستور کادرهای رهبری "ساما" از ایران به جبهه هرات منتقل گردید. اما نمی‌دانست که کادرهای رهبری تشکیلات "ساما" در ایران با رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست شوروی در سازکوبازک اند و او را به گودال تسلیمی می‌اندازند. او واقعاً یک قوماندان برجسته نظامی بود. انجنیر حمید یک تن از هم‌زمانش در جبهه در مورد او چنین می‌گوید:

«انجنیر کریم واقعاً در فنون نظامی بی‌نظیر بود، او در جبهه لقب محاصره شکن را داشت. تا زمانی‌که او زنده بود تمامی رفقای ما از روحیه عالی نظامی برخوردار بودند، به هر جانی‌که به آن‌ها وظیفه داده می‌شد بدون درنگ می‌رفتند زیرا مطمئن بودند که اگر به محاصره دشمن بیفتند انجنیر کریم آن‌ها را نجات می‌دهد.»

رهبری تشکیلات "ساما" در ایران چه‌گونه با رژیم مزدور سوسیال‌امپریالیزم شوروی تماس گرفت؟

شیرآقا یک فرد فراری در زمان داودخان بود. او رابطه‌ای با خواجه ابدال پدر خواجه رسول داشت. خواجه ابدال میرآب بود. اکثر

شبها را شیرآقا به خانه خواجه ابدال سپری می‌نمود، و در حقیقت مخفی‌گاهش همان‌جا بود. بعد از مرگ خواجه ابدال، خواجه رسول موقعیت پدر را کسب نمود، شیرآقا او را برادر زاده صدا می‌کرد. بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ شیرآقا ایران رفت و در شب ۲۴ حوت ۱۳۵۷ همراه کمال قلبه گز، گل‌احمد تیزانی و گل‌احمد کور که هر کدام گروه‌های مسلح خود را داشتند به هرات آمدند و از چند نقطه بالای شهر هرات حمله نمودند، هرات به دست مجاهدین افتاد. بعد از این‌که رژیم مزدور بر شهر مسلط گردید تمامی شان ایران رفتند. شیرآقا با "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" یا "جمعیت‌العلماء"ی مولوی محمد نبی رابطه برقرار نمود و به هرات آمد و در منطقه اش (چونگر) مستقر گردید. رهبری "ساما" در هرات از طریق خواجه رسول با شیرآقا تماس گرفته و تعدادی از افرادی را به جبهه فرستاد. از سوی دیگر رهبری "ساما" در هرات از طریق نثاراحمد فرزند حاجی خلیفه که از جمله شعله‌یی‌ها بود و یک‌جا با پدرش که از افراد صاحب نفوذ بود در روز ۲۴ حوت ۱۳۵۷ همراه تعدادی از افراد علیه کودتاگران قیام نمودند. حاجی خلیفه از جمله قوماندانان جمعیت‌العلماء بود. رهبری "ساما" در ایران (مشهد) با رهبری جمعیت‌العلماء در مشهد رابطه می‌گیرد. افراد تحت رهبری "ساما" در فراه، نیمروز و هرات همگی تحت رهبری جمعیت‌العلماء می‌جنگند. این رابطه تا آن سطح پیش رفت که رهبری کمیته‌های جمعیت‌العلماء در مشهد، تهران، اصفهان، شیراز و زاهدان تماماً در دست "ساما" بود. در حقیقت "ساما" بخشی از جمعیت‌العلماء گردیده بود. این رابطه‌گیری مطابق طرح و پلان "تازه اندیشان" پیش رفت.

شیرآقا از جمله قوماندانان برجسته جمعیت‌العلماء بود که شدیداً با رژیم کودتای ۷ ثور می‌جنگید، اما "ساما" طبق طرح و پلان خویش او را روکشی برای تسلیم‌طلبی ملی خویش قرار داد و در دام خاد انداخت.

"ساما" طبق طرح "تازه اندیشان" ابتدا تسلیم‌طلبی طبقاتی را پذیرفت و بعد در دام تسلیم‌طلبی ملی افتاد. طبق همین دید تسلیم‌طلبانه طبقاتی و ملی بود که "ساما" تا کنون نتوانسته خود را از این دام برهاند. نه تنها نتوانسته خود را از این دام برهاند، بلکه به این گذشته افتخار و مباهات نیز می‌نماید.

آقای محمود شکیب آرمان در یادواره انجینر محمد کریم "تیمار" چنین می‌نویسد:

«جانباز کریم در اوایل سال ۱۳۵۹ش دو باره به ایران آمد و تشکیلات ایران او را با یکی دو رفیق دیگر وظیفه داد تا با کار پوششی، امکاناتی را به دست آورده و با استفاده از این شیوه کار، از طریق یکی از کمیته‌ها او به زودی به خاطر به دست آوردن سلاح و آموزش موشک‌های زمین به هوا راهی پاکستان شد. در ماه جوزای سال ۱۳۵۹ش رفقاء از امکانات پوششی مقداری سلاح به دست آوردند و رفیق انجینر کریم با عده‌ی دیگر مسوول حمل اسلحه از پاکستان تا هرات از مسیر نیمروز و فراه وارد هرات گردید.» صفحه ۱۶ سند - تاکید از ماست

کار پوششی و امکانات‌گرایی نوعی وابستگی است که منجر به تسلیم‌طلبی طبقاتی و بالاخره منجر به تسلیم‌طلبی ملی می‌گردد. تشکیلات "ساما" در ایران کلاً در دست "تازه اندیشان" قرار داشت. طوری‌که بیان گردید مبارزه "تازه اندیشان" نه تنها به سبک شعله‌یی‌ها نبود، بلکه به سبک نیروهای دموکراتیک بورژوایی نیز نبود. برنامه "تازه اندیشان" یک برنامه اسلامی بود و به نام "اعلام مواضع ساما" یاد می‌گردید و خواست جمهوری اسلامی را مطرح می‌نمود. کار پوششی و امکانات‌گرایی "ساما" زیر درفش احزاب جهادی تسلیم‌طلبی طبقاتی بود و این تسلیم‌طلبی طبقاتی منجر به وابستگی "ساما" به احزاب جهادی و سازمان جاسوسی ISI پاکستان گردید. این وابستگی بود که پای "ساما" را برای «به دست آوردن سلاح و آموزش موشک‌های زمین به هوا» تا پاکستان کشاند. "ساما" جای این‌که این گذشته تسلیم‌طلبانه را به نقد بکشد و از آن درس بگیرد، با افتخار از این گذشته تسلیم‌طلبانه دفاع کرده و به آن مباهات می‌کند.

قیوم "رهبر" وابستگی را نوعی تسلیم‌طلبی و هم‌نواپی با خط استعماری می‌داند. او به خوبی از طرح "تازه اندیشان" و وابستگی شان آگاه بود. به همین نسبت "ساما"یی‌ها را از وابستگی هوش‌دار می‌دهد. به این گفته قیوم "رهبر" توجه نمایید:

«به علت این‌که وابستگی خود نوعی تسلیم است، بناً مسئله از لحاظ ماهیت و کیفیت با خط استعماری در تماس می‌شود و بالاخره در تطابق با آن حرکت می‌کند. این مسئله البته با حسن و سوء نیت و با طبیعت این یا آن فرد یا گروه انسانی هیچ‌گونه ارتباطی ندارد، بلکه با عینیت خود نتایج مشخصی را ضرورتاً به میان می‌آورد. این وابستگی تاریخی زمانی البته به فاجعه تاریخی مبدل می‌شود که نیروهای وابسته به کمک اربابان استعماری بر سر قدرت و یا رقابت قدرت تمام راه‌هایی را که به خود آگاهی، خودسازی و خود اتکایی

می‌رسد کور کنند تا مردم را در مسیر اجتناب ناپذیر وابستگی و تسلیم قرار دهند و هم پیمانان شان به عنوان "ناجی" ملت و پهلوان پنبه‌ها راه‌های به ظاهر گونه‌گونه‌ی "معقول" در حقیقت تسلیم طلبانه خود را پیش پای مردم بگذارند. (قیوم رهبر - طرق مبارزه با تسلیم‌طلبی ملی - ۳: عوامل بیرون ذاتی تسلیم و ستیزه) «تاکیدات از ماست»

امروز وابستگی تاریخی "ساما"یی‌ها بنا به قول "رهبر" «به فاجعه تاریخی مبدل» گردیده است. زیرا نه تنها آن‌ها به گذشته تسلیم‌طلبانه شان برخورد انتقادی نمی‌نمایند، بلکه می‌خواهند که «تمام راه‌های» آزادی‌خواهی، میهن پرستی و اتکاء به مردم را سد نمایند. «پهلوان پنبه‌های» "ساما" می‌خواهند که «راه‌های به ظاهر گونه‌گون "معقول" در حقیقت تسلیم طلبانه خود را پیش پای مردم بگذارند» و آن‌ها را در «مسیر اجتناب ناپذیر وابستگی و تسلیمی قرار دهند.» بدین سبب است که "ساما"یی‌ها با انکار حقایق می‌خواهند که گذشته تسلیمی و تسلیم‌طلبانه خویش را بپوشانند. به این موضوع توجه نمایید:

«از آن جانی که روس متجاوز و ارتجاع تاریخ‌زده و ننگین، انسان‌های انقلابی و جبهات آگاه و به ویژه "ساما" را به عنوان دشمنان اصلی و آشتی ناپذیر خود می‌دانستند، بار دیگر دست به دست همدیگر داده و جنگ‌های داخلی و برادر کشی‌ها را به راه انداختند تا با از میان برداشتن شخصیت‌های مبارز و جبهات آگاه، چار صبحی بر عمر ننگین شان بیافزایند. بناءً نابودی جبهه هرات را که از شرکت انقلابیون آگاه سامانی از متن مردم جوشیده بود، در صدر نقشه‌های ننگ آلود خود قرار داده و در اواخر دلو سال ۱۳۵۰ ش حملات ناجوانمردانه خود را بالای رفقای مبارز این جبهه آغاز کردند. در نتیجه این حملات کین‌توزانه مشترک برای نابودی جبهه، تعداد زیادی از جوانان پرشور و انقلابی نبرد آزادیخواهانه ضد تجاوز روس اشغال‌گر در این جبهه قربانی توطئه‌های استعمار - ارتجاع شده و با خون خود سند آزادی افغانستان را با افتخار در سایه درفش خون‌رنج "ساما" به خاطر نابودی طومار ننگ آلود ارتجاع اخوانی امضاء نمودند. طی این حمله مشترک مزدوران اخوانی و خلقی - پرچمی بالای جبهه، جانباز انجنیر کریم در روز ۳۰ حمل سال ۱۳۶۰ ش در حالی که به کمک یک گروه محاصره شده شتافت بود و موفق به شکستن حلقه محاصره دشمن و بیرون کشیدن رفقای از چنگال دشمن گردیده بود، با تأسف هدف تیر کین ارتجاع قرار گرفت و با فریاد "زنده باد انقلاب" و "یا مرگ یا آزادی!" گویان خاک وطن را به آغوش کشید و سازمان ما و خلق ما را در سوگش عزادار ساخت.» (صفحه ۱۷ سند) تاکیدات از ماست.

جبهه هرات هیچ‌گاه با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دشت‌نشانده اش ننجید، یا به عبارت دیگر جبهه هرات هیچ‌وقت در جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم روس شرکت نکرد، بلکه هم‌نوا با اشغال‌گران و رژیم پوشالی علیه «ارتجاع تاریخ‌زده» درگیر جنگ بود. این درگیری بدین علت بود که «ارتجاع تاریخ‌زده» را بدتر از اشغال‌گران قلم‌داد می‌نمود یعنی کاری که همین اکنون انجام می‌دهد. این جبهه تا زمان فروپاشی اش نقش ملیشه‌های رژیم را بازی نمود و علیه جنگ مقاومت ایستاد. مسنولیت تاریخی تسلیم‌شدن جبهه به اشغال‌گران و رژیم پوشالی و هم چنین مسنولیت خون جوانان مبارز «پرشور و انقلابی» که در این جبهه کشته شدند به دوش رهبری تشکیلات "ساما" در هرات و ایران بوده و می‌باشد. این رهبری آگاهانه جوانان پرشور و انقلابی را فریب داد و در جبهه به خاطر منافع رژیم مزدور به قتل‌گاه فرستاد. در طول عمر جبهه هیچ «حمله کین‌توزانه مشترک برای نابودی جبهه» از طرف «مزدوران اخوانی و خلقی - پرچمی» بالای جبهه صورت نگرفت، بلکه «حمله کین‌توزانه مشترک» خلق - پرچم و "ساما" علیه «ارتجاع تاریخ‌زده» صورت گرفته است. این چیزی است که مثل آفتاب روشن است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را انکار کند.

انجنیر کریم کدام حلقه محاصره را در هم شکست؟ چینی‌که یک گروپ کوچک از افراد جبهه در درگیری با جمعیت اسلامی به محاصره اخوانی‌ها درآمد، در آن زمان انجنیر کریم به کمک شان شتافت و آن‌ها را از این محاصره نجات داد. «ارتجاع تاریخ‌زده» قبل از در هم شکسته شدن حلقه محاصره دیگری جلو راه انجنیر کریم و رفقایش را کمین زدند، در این کمین بود که انجنیر کریم جان باخت. امروز علاوه بر این که "ساما"یی‌ها نمی‌خواهند گذشته تسلیمی و تسلیم‌طلبی خویش را نقد نمایند، بلکه با جعل تاریخ می‌خواهند که این گذشته ننگین خویش را بپوشانند و به اصطلاح خود را تبرئه نمایند.

نوشته‌های "ساما"یی‌ها بیان‌گر آنست که آن‌ها بر مواضع تسلیمی و تسلیم‌طلبی خویش پافشاری می‌کنند. بناءً مبارزه با چنین تسلیم‌طلبانی ضروری و الزامی است.

"سامایی"ها از لحاظ فکری خلع سلاح گردیده و باور شان را به مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم مزدورش را از دست داده‌اند. بدین علت تن به تسلیم‌طلبی داده‌اند. تسلیم‌طلبان عموماً به عوامل پنهانی دشمن تبدیل می‌شوند. بناءً مبارزه با تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان جزء

مسئول مرگ واجد کارنده کیست؟

کسی را که ما به نام مستعار "واجد" به عنوان یکی از کادرهای "ساما" در کوه‌دامن می‌شناختیم، یک جا با یکی از کادرهای مردانه دیگر "ساما" در کوه‌دامن، دو نفر از جمله ۱۰ کادر سامایی بودند که در سال ۱۳۶۳ خورشیدی طبق یکی از فیصله‌های کنفرانس سرتاسری "ساما" به عنوان "جانشینان انقلابی" مورد تربیت قرار گرفتند تا در آینده مسئولیت‌های رهبری "ساما" را بر عهده بگیرند. "قیوم رهبر" شخصاً تربیت تیوریک این گروه را بر عهده گرفت و چندین ماه مسئولیت حلقه آموزشی این گروه را پیش برد. همین گروه بود که بعداً تحت رهبری مسئول کمیته تشکیلات مرکزی "ساما" به چین رویزونیستی فرستاده شدند تا طبق قرار قبلی میان "قیوم رهبر" و مقامات رهبری حزب رویزونیست بر سر قدرت از آن کشور دیدار نمایند.

پیوند با حزب رویزونیست بر سر اقتدار در چین یکی از عوامل انشعاب بخش غرجستان "ساما" از بخش‌های تحت رهبری "قیوم رهبر" و هم‌نوایانش در کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری "ساما"، در پهلوی موضوع "تسلیم‌طلبی ملی" در قبال اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان، بود. وقتی در سال ۱۳۶۴ انشعاب در کمیته مرکزی "ساما" به وقوع پیوست، گروه اعزامی تحت رهبری مسئول کمیته تشکیلات مرکزی "ساما در مجموع، به شمول "واجد"، در واقع به نفع دوام رابطه و پیوند با حزب رویزونیست بر سر اقتدار در چین موضع‌گیری کردند و موضع‌گیری‌های بخش غرجستان در مخالفت علیه تسلیم‌طلبی ملی در "ساما" و پیوند جدید رویزونیستی اش با حزب رویزونیست بر سر اقتدار در چین را یکجا با "قیوم رهبر" و دو تن از اعضای دیگر کمیته مرکزی "ساما" خیانت به "ساما" و خیانت به "انقلاب" افغانستان خواندند.

همین واجدی که ما از وی شناخت داشتیم، طبق معلومات بعدی از وی، در سانحه سقوط طیاره در ثور ۱۳۷۲ یک جا با تعدادی از کادرهای دیگر "ساما" کشته شد. اما بعضی از معلومات ارائه شده دیگر در مورد وی در سطور ذیل با معلومات ما خوانایی ندارد. پرلد "روستایی" نویسنده مقاله "یادی از هم‌رزم دلیر و آگاه سامانی واجد کارنده"، در مورد "واجد کارنده" چنین می‌گوید:

«رفیق واجد در کانون خانواده زحمت‌کش و محیط و ماحول خود مشکلات و رنج‌های بی‌شمار دهقانان و کارگران را چشیده و در متن رنج و کار بزرگ شد. تعلیمات دوره ابتدایی و متوسطه رفیق واجد مصادف بود با اوج مبارزات جریان‌های سیاسی به خصوص جریان شعله جاوید و در کنار آن فعالیت رفیق مجید و یاران هم‌رزمش در سطح منطقه... در بهار سال ۱۳۶۲ش رفیق واجد توسط جواسیس و جلادان "برجمی - خلقی" دستگیر و زندانی شد. پنج سال زیر شکنجه، آزار و اذیت خادیس‌های آدمکش قرار گرفت، ولی در برابر شکنجه‌گران مقاومت بی‌بدیل نشان داد، با ایمان و استوار به تعهد و آرمانش پذیرای هر نوع شکنجه جسمی و روحی بود و دشمن شکنجه‌گرش را زیون ساخت. در سال ۱۳۶۷ش از زندان آدمکشان خادیس‌ها رها گردیده و بدون کوچک‌ترین تزلزل، بی‌اس و ناامیدی، با عزم جزم و پراورزی دوباره راهی مبارزه و تلاش برای احیاء و استحکام کار ضربت خورده سازمانی در مناطقی از کوه‌دامن گردید. کادرها، فعالان و نیروهای سیاسی، نظامی و روابط توده‌نی "ساما" در مناطقی از کوه‌دامن از چهار سو زیر آتش متقاطع مزدوران اخوانی، اشغال‌گران روسی و نظامیان و نیروهای امنیتی و تفنگداران وابسته به روس و رژیم مزدور آن، قرار گرفتند و عرصه مبارزاتی در ساحات کوه‌دامن برای شان تنگ تر شد. رفیق واجد با عده‌ای از یاران سامانی اش راهی پیشاور پاکستان شد و به مشوره رهبری سازمان در عقب جبهه ضمن آموزش تنوریک، به امور دیگری گماشته شد. پس از مدتی اقامت در پاکستان، در آستانه سقوط رژیم به جامانده از تجاوز روس به رهبری نجیب جلال و سرازیر شدن دسته‌های مجاهدین به کابل و سایر شهرهای کشور، این رفیق همراه با رفقای دیگر دوباره به منطقه برگشتند.

سرانجام در دوم ثور سال ۱۳۷۲ش در نتیجه یک سانحه هوایی که حاصل توطئه بیرونی شورای نظام مسعود جلال و زمینه‌سازی عده‌ای از تسلیم‌طلبان بی‌آرم بود، رفیق واجد با ۳۱ تن از کادرهای ورزیده و میدان‌دیده سیاسی، نظامی و توده‌نی "ساما" به شمول رفقاء الحاج یار محمد، نیزک، سخی، منیر و... بر فراز کوهستانات تاشقرغان جان باختند و به اثر شدت انفجار پاره‌های تن شان در شعاع وسیعی پخش شد. پس از وقوع آن فاجعه که منجر به کشته شدن ۳۲ تن رزمندگان سامانی و جمعاً ۱۵۰ مسافر عازم مزار

شد، بستگان تعدادی از این قربانیان همراه با مردم محل بقایای استخوان‌های پراکنده شده آنان را جمع و در چند گور دسته جمعی دفن کردند...» (صفحه ۱۸ - ۱۹ سند). تأکیدات از ماست.

در سطور فوق زندانی شدن "واجد" در بهار سال ۱۳۶۲ و سپری کردن پنج سال در زندان رژیم با معلومات ما از "واجد" خوانایی ندارد. این تناقض یا ناشی ازین است که "واجد" و "واجد کارنده" دو شخص جداگانه هستند و یا این که نویسنده سطور فوق معلومات نادرست در مورد "واجد" به رشته تحریر درآورده است.

آقای پردل "روستایی" در مورد جنگ و برخورد سامانی‌ها در کوه‌دامن نیز مطالب نادرستی نوشته است. او می‌نویسد: «کادرها، فعالان و نیروهای سیاسی، نظامی و روابط توده‌نی "ساما" در مناطقی از کوه‌دامن از چهار سو زیر آتش متقاطع مزدوران اخوانی، اشغالگران روسی و نظامیان و نیروهای امنیتی و تفنگداران وابسته به روس و رژیم مزدور آن، قرار گرفتند و عرصه مبارزاتی در ساحات کوه‌دامن برای شان تنگ تر شد.»

هرگاه کسی جرات نوشتن حقیقت را ندارد نباید قلم به دست گیرد. در این‌جا دو حالت وجود دارد:

۱ - یا آقای "روستایی" از جریان تسلیم شدن ۷۶۰ نفر از کادرهای برجسته "ساما" و افراد تحت رهبری شان به رژیم مزدور اشغالگران سوسیال‌امپریالیست خبر ندارد؛ که این بی‌خبری هم خود یک‌نوع جرم محسوب می‌شود.

و

۲ - یا این‌که جریان را دقیقاً می‌داند ولی از بیان آن شانه خالی می‌کند. در این‌صورت خود نشانه‌ای از همراهی با تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان دیروزی و امروزی است.

قبلاً به طور مفصل در رابطه با جنگ کوه‌دامن صحبت نمودیم که این جنگ از طرف "ساما"یی‌ها به خاطر جمع‌آوری عشر از منطقه زیر سلطه حزب اسلامی گلبدین شروع شد و منجر به تسلیمی تمامی کادرها، روابط سیاسی نظامی و توده‌یی "ساما" (به تعداد ۷۶۰ نفر افراد مسلح) به رژیم پوشالی و مزدور سوسیال‌امپریالیزم اشغال‌گر گردید. رهبران و کادرهای بلند پایه تسلیم‌شده در کوه‌دامن موافقت‌نامه‌نگینی را با رژیم مزدور به امضاء رساندند. همان‌طوری‌که "توافق‌نامه امنیتی" میان رژیم دست‌نشانده غنی - عبدالله و اشغالگران امپریالیست امریکایی خیانت ملی محسوب می‌گردد، به همان اندازه این توافق‌نامه خیانت ملی محسوب می‌گردد. بعد از امضاء توافق‌نامه، "ساما"یی‌های تسلیم‌شده همراه با نیروهای جناح پرچم رژیم پوشالی بر مواضع اخوانی‌ها حملات مشترک را انجام می‌دادند؛ در حالی که در طرف مقابل یعنی نیروهای حزب اسلامی نیز به جناح خلق حزب مزدور تسلیم شده بودند و یک‌جا با تانک‌های متعلق به جناح مذکور بالای نیروهای "ساما" عملیات انجام می‌دادند. مثلاً نیروهای "ساما" به کمک پرچمی‌ها بالای منطقه "مشوانی" که منطقه حزب اسلامی بود حمله کردند و داروندان مردم آن منطقه را مورد چور و چپاول قرار دادند و حتی مرغ‌ها و چوپه مرغ‌های اهالی مشوانی غارت کردند.

در این‌جا بیش‌تر از این نمی‌خواهیم صحبت نماییم. فقط متن "توافق‌نامه" را به خوانندگان ارائه می‌نماییم تا از نیات شوم تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان "ساما"یی در کوه‌دامن باخبر شوند. این هم متن توافق‌نامه:

متن موافقت‌نامه تسلیمی نیروهای "ساما" در شمالی

به دولت مزدور کابل در خزان سال ۱۳۶۰

«این موافقت‌نامه بغرض تشدید مبارزه و هماهنگ ساختن سعی و تلاش بر علیه ارتجاع سیاه در نقاط مختلف افغانستان و ختم خونریزی در سرزمین جمهوریت دیموکراتیک افغانستان امضاء می‌گردد. بمقاصد آتی طرفین به موافقه می‌رسند:

مکلفیت سازمان:

۱ - بعد از امضاء موافقت‌نامه قطع تمام فعالیت‌های مسلحانه نیروهای سازمان بر علیه قوای مسلح - خاندوی - خاد و غیره اشخاص و مؤسسات در سطح شمالی.

- ۲ - سهم‌گیری اکتیف تبلیغات بر علیه امپریالیسم امریکا و افشاء چهره کثیف هژمونیست‌های چین این متحدین امپریالیسم جهانی، رژیم نظامی‌گر پاکستان و سایر کشورهای ارتجاعی بصورت شفاهی و تحریری.
- ۳ - تعریف وضع جیش نیروهای سازمان - ارانه شهرت مکمل اعضای سازمان، تعداد آن‌ها - قوماندانان شان و راجستر سلاح دست داشته.
- ۴ - پذیرش نمایندگان دولتی در داخل گروپ‌ها. تعداد نفر جهت دخول در گروپ‌ها از طرف دولت تنظیم می‌گردد.
- ۵ - انجام فعالیت مسلحانه بر علیه عناصر سیاسی دشمنان مشترک ما با مساعی مشترک خاد- خارندوی- قوای مسلح.
- ۶ - عملیات جداگانه سازمان مطابق پلان قوای مسلح صورت می‌گیرد.
- ۷ - ماده مذکور ندارد .
- ۸ - فعال ساختن ارگان‌های محلی دولتی در آن عده علاقه داری‌ها و ولسوالی‌ها که تحت تاثیر سازمان قرار دارد حتمی است و تامین امنیت نیز بدوش نیروهای سازمان است. اعضای سازمان می‌توانند در این ادارات مطابق احکام قانون استخدام گردیده و اجراء وظیفه نمایند.
- ۹ - تامین امنیت شاهراه‌ها در مناطقی که سازمان تاثیر دارد بدوش نیروهای سازمان است.
- ۱۰ - نیروهای سازمان مکلف به تعمیل همه قوانین و فرامین دولت می‌باشند.
- ۱۱ - طبق احکام قانون دولت می‌توانند بزنگی صلح آمیز آغاز نموده و در چوکات اداری دولتی استخدام گردند.
- ۱۲ - در صورت تخلف از این موافقتنامه و یا ارتکاب اعمال خلاف امن و نظم عامه با متخلفین و خانین مطابق احکام قانون و اصول انقلابی معامله صورت می‌گیرد.
- بخاطر تطبیق این موافقتنامه و تقویه نیروهای سازمان اداره ریاست عمومی خدمات دولتی به نمایندگی دولت افغانستان مساعدت‌هایی را انجام می‌دهد:**
- ۱ - کمک نظامی برای مبارزه علیه باند گلبدین، سایر گروپ‌های اجیر و سیاه در مناطقی که نیروهای سازمان بصورت کنلوی وجود دارد.
- ۲ - اکمالات مهمات و در صورت لزوم سلاح آن‌هم در موارد بخصوص بعد از ارزیابی دقیق وضع برای اجرای عملیات موفقانه علیه دشمن مشترک و تامین امنیت محلات.
- ۳ - مساعدت‌های اقتصادی، مالی، برای جبهاتی ...
- ۴ - مساعدت در حمل و نقل از یک محل به محل دیگر.
- ۵ - مساعدت در جهت رهایی آن عده زندانیان که جرایم خفیف را مرتکب شده و آن‌هم صرف وقتی که خطر ارتکاب جرایم از آن‌ها در آینده متصور نباشد. البته بعد از تطبیق موافقتنامه.
- ۶ - مساعدت لازم در جهت پیش‌برد تبلیغات اکتیف علیه امپریالیسم امریکا، متحدین چینی اش و رژیم نظامی‌گر پاکستان و سایر نیروهای ارتجاعی .

محل امضاء نماینده دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان

محل امضاء نماینده "ساما"

(برگرفته شده از مجموعه اسناد تاریخی بخش غرچستان "ساما" صفحه ۴۳) تاکیدات همه جا از ماست.

در سال ۱۳۶۳ خورشیدی مسئول کمیسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی در "ساما" بر روی سایر اعضای کمیته مرکزی "ساما" فشار آورد تا ابلاغیه برای خروج تسلیم‌شدگان بنویسند. در این زمان قیوم "رهبر" مصروف مسافرت‌های خارجی بود. اعضای کمیته مرکزی در غیاب قیوم "رهبر" ابلاغیه‌ای برای تسلیم‌شدگان در کوه‌دامن می‌نویسد و خواهان قطع رابطه شان با اشغال‌گران و رژیم پوشالی می‌گردد. این هم قسمتی از متن ابلاغیه "ساما" به تسلیم‌شدگان در کوه‌دامن:

«نوپائی سازمان که طبیعتاً هنوز به استحکام همه جانبه نرسیده است و درین وضع ضربات پی‌هم همه جانبه دشمن سفاک سوسیال امپریالیسم روس و جاده صاف‌کن‌هایش عوامل بحران و اشتباهات معینی در سازمان ما شدند که در غلتیدن عده‌ای از

کادرهای ما به گرایشات تسلیم طلبانه نیز جزئی از آن است.

کنفرانس سرتاسری سازمان با جمع‌بندی تجارب خود یکبار دیگر بیان داشت که: «امیربالیسم خون‌خوار روس قاتل هزاران هزار هموطن ما، دشمن عمده، اساسی و قسم خورده مردم ما و ملت ما است. هرگونه سازش، ارتباط و همکاری با این دشمن و مزدوران حلقه بگوش آن پرچم و خلق، بمنظور درهم برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر ما با آن تسلیم طلبی و در نتیجه خیانت ملی است.»

کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری سازمان نیز طی اعلامیه تاریخی ۱۳۶۲/۱۲/۲۴ خویش با تکیه بر مواضع کنفرانس بیان داشته است: «هیچ‌گونه قرارداد، پروتوکول و یا رابطه‌گیری را با دولت و دشمن روسی به رسمیت نمی‌شناسد و آن را خیانت ملی می‌داند و از کلیه اعضا و هواداران سازمان در منطقه کوه‌دامن» خواسته است «که بدون درنگ و مسامحه فوراً هرگونه رابطه دولتی را قطع کنند» و علاوه کرده است که: «سازمان با طرح شعار "یا مرگ یا آزادی" مرگ را بر زندگی زیر یوغ بردگی دشمن ترجیح می‌دهد و با هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی ببذیرد نه تنها هیچ‌گونه پیوندی ندارد که کوچک‌ترین گذشتی هم نخواهد داشت.» (اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان - ساما -)

این ابلاغیه اثرات خیلی کم بر تسلیم‌شدگان گذاشت، فقط به تعداد بیست و چند نفر توانستند که این رابطه را قطع کنند، بقیه مهر خیانت ملی را بر پیشانی شان حک نمودند. گرچه "ساما" در ابلاغیه اش نوشت که: «با هر آن کسی که زندگی را به ازای بندگی ببذیرد نه تنها هیچ‌گونه پیوندی ندارد که کوچک‌ترین گذشتی هم نخواهد داشت.» و آنرا «خیانت ملی» محسوب نمود، اما "قیوم رهبر" هرگز چنین نکرد و تا آخر رابطه با تسلیم‌شدگان را حفظ نمود.

آقای "روستانی" جریان مرگ واجد کارنده را همراه ۳۱ نفر همراهانش چنین بررسی نموده است:

«سرانجام در دوم ثور سال ۱۳۷۲ش در نتیجه یک سانحه هوایی که حاصل توطئه بیرونی شورای نظار مسعود جلاد و زمینه سازی عده‌ای از تسلیم طلبان بی‌آزم بود، رفیق واجد با ۳۱ تن از کادر های ورزیده و میدان دیده سیاسی، نظامی و تودهنی "ساما" به شمول رفقاء الحاج یار محمد، نیزک، سخی، منیر و... بر فراز کوهستانات تاشقرغان جان باختند و به اثر شدت انفجار پاره‌های تن شان در شعاع وسیعی پخش شد. پس از وقوع آن فاجعه که منجر به کشته شدن ۳۲ تن رزمندگان سامانی و جمعاً ۱۵۰ مسافر عازم مزار شد، بستگان تعدادی از این قربانیان همراه با مردم محل بقایای استخوان‌های پراکنده شده آنان را جمع و در چند گور دسته جمعی دفن کردند، گورهای که در عکس زیر مشاهده می‌شود.» (صفحه ۱۸ - ۱۹ سند.)

در این‌جا باز هم آقای "روستانی" حقایق را کتمان نموده است. گرچه او از «زمینه سازی عده‌ای تسلیم طلبان بی‌آزم» نام می‌برد، اما هرگز توضیح نمی‌دهد که این «تسلیم طلبان بی‌آزم» که چنین زمینه‌ای را مساعد ساختند چه کسانی اند و هرگز نمی‌خواهد که تسلیم‌طلبی رهبران "ساما" را بر ملا سازد.

چرا در ثور ۱۳۷۲ خورشیدی حادثه سانحه هوایی اتفاق افتاد؟

طوری‌که قبلاً گفتیم "ساما" و مشخصاً "قیوم رهبر" هرگز از تسلیم‌طلبی نبرید و با غند سنگین قطع رابطه نکرد. در جریان زمستان سال ۱۳۷۰ که فروپاشی رژیم مزدور بازمانده از دوران اشغال افغانستان قطعی به نظر می‌رسد غند سنگین برای تسلیمی به شورای نظار زمینه‌سازی نمود. اما حزب اسلامی ازین موضوع اطلاع یافت و برای ترور "سنگین" فرمانده غند نقشه‌ای ریخت و او را به قتل رساند. با وجود آن غند سنگین بعد از پیروزی احزاب جهادی به شورای نظار تسلیم گردید. اما زمانی که رهبری "ساما" متوجه شد که مسعود به آن شکلی که آن‌ها می‌خواهند به آن‌ها عطف توجهی ندارد، با دوستم این جنایت پیشه حرفه‌ای تماس گرفت و دوستم به آن‌ها چراغ سبز نشان داد. در نتیجه «واجد با ۳۱ تن از کادر های ورزیده و میدان دیده سیاسی، نظامی و تودهنی "ساما" به شمول رفقاء الحاج یار محمد، نیزک، سخی، منیر و...» تحت پوشش شرکت در سال‌گه تشکیل "جنبش ملی اسلامی" دوستم و در اصل برای برقراری رابطه و یکجا شدن با دوستم به قصد جابه‌جا شدن تحت نام "جنبش ملی اسلامی" برنامه سفر به مزار را روی دست گرفتند. مسعود که قبلاً از این جریان با خبر شده بود، قبل از آن که طیاره پرواز نماید یک عراده موتر جیب روسی را در قسمت باربری طیاره جای دادند و به مخالفت‌های پیلوت و کارکنان دیگر طیاره هیچ اهمیتی ندادند. این جیب که گویا متعلق به دوستم بود و باید به وی تسلیم داده می‌شد توسط افراد شورای نظار قسمی مین‌گذاری شده که قبل از رسیدن به مزار باید منفجر میشد و طیاره را با خود منفجر

می‌ساخت. طیاره در فضای تنگی تاشقرغان منفجر شد و همه مسافری و کارکنان طیاره به قتل رسیدند. بنابراین رهبری تسلیم‌طلب "ساما"، که تعداد زیادی از آن‌ها خود در این سانحه به قتل رسیدند، مثلاً "سخی" از کلکان، نه تنها در قتل واجد و ۳۱ تن همراهانش شریک است، بلکه در قتل ۱۱۸ نفر از مردمان عادی که در این طیاره بودند نیز شرکت دارد.

زنده‌یاد مجید این چنین تسلیم‌طلبانی را که معتقد به رهایی توده‌های زحمت‌کش از راه انقلاب کردن نیستند، بلکه آن را در همکاری یک دشمن علیه دشمن دیگر جست‌وجو می‌نمایند، به باد سخریه گرفته آن‌ها را جبون و خاین می‌خواند. این موضوع را با گفته زنده یاد مجید خاتمه می‌دهیم:

«چه جبویانه و خاناناه است نوحه جغد آسای آنانی که به امواج خروشان قهر مردم و سمت‌گیری درست نهایی آن باور ندارند و راه رستگاری و نجات را نه با مردم، بلکه با یک دشمن علیه دشمن دیگر سراغ می‌نمایند و یا از بیم هر دو دشمن گوشه‌گیری و انزوای بی دردرس را در پیش می‌گیرند.» (زنده یاد مجید - در سنگر اعتصاب ببر انقلاب نهفته است)

مکت کوتاهی بر «بزرگداشت از جلوه‌های تابناک و خونین هژدهم جوزا»

"بزرگداشت از جلوه‌های تابناک و خونین هژدهم جوزا" مقاله‌ای است که به قلم آقای سروش به رشته تحریر درآمده است. در این مقاله آقای سروش از «مبارزات اعجاب انگیز خلق ما، طغیان و یورش طبقاتی زحمت‌کشان ما» علیه تجاوز، استبداد، ارتجاع و تمام افکار کهن و پوسیده یاد نموده و آن را می‌ستاید. او در این رابطه می‌نویسد که:

«از بطن این مبارزات کاوه ها، قارن ها، رستم ها، ابومسلم ها، یعقوب ها، ملالی ها، مجید ها، محمودی ها، یاری ها، رستاخیزها، سرمدها، لهیب ها و هزاران مشعلدار مبارزه ضد استبدادی، ضد ارتجاعي و ضد استعماری آگاهانه سر بلند کرده اند و برای رهایی از هر قید و بند برای آزادی و شگوفایی میهن و سرزمین شان، به خاطر دگرگونی اجتماعی، رفاه و آرمان‌های خلق شان تا پای جان رزمیده اند.»

آری ادامه دهندگان و رهروان در حال حاضر با وجود تلاش ها و جان سختی ها که با توطئه های امپریالیسم خونریز، زد و بند ها و تسلیم طلبی های منحرفان و... دست و پنجه نرم می کنند، با تمام افت و خیزها مسیری را که با خون سرخ و نقش پای پیشگامان انقلابی ما نشانی شده است، ادامه داده و واقعیت های وجودی خویش را در مسیر نامنتهای مبارزات آزادی بخش خلق افغانستان حفظ و آن را تداوم خواهند بخشید» (صفحه ۲۰ سند) - تاکیدات از ماست.

در این جا به خوبی دیده می‌شود که نویسنده نه تنها هیچ فرقی میان مبارزین انقلابی پرولتری و مبارزین بورژوایی قایل نیست، بلکه این تفاوت را نیز میان کسانی که فقط با روحیه فیودالی علیه اشغال و بی‌گانه‌ها رزمیدند و مبارزین انقلابی نمی‌بینند، به همین علت است که همه شان را در یک ردیف قرار داده است. نویسنده مقاله نمی‌داند که فقط نیروهایی که منسوب به جنبش انقلابی کشور اند «به خاطر دگرگونی اجتماعی، رفاه و آرمان‌های خلق شان تا پای جان می‌رزمند، نه کاوه ها، قارن ها، رستم ها، ابومسلم ها، یعقوب ها و ملالی ها» مبارزه این‌ها علیه استبداد و استعمار قابل قدر است و باید در جای‌گاهش قرار داده شود و بررسی گردد، نه آن‌که آن قدر بزرگ‌نمایی شود که آن‌ها تا صف کسانی که هدف شان براندازی سیستم استثمار فرد از فرد است بالا برده شود. چرا چنین درهم برهمی در اسناد "ساما" به چشم می‌خورد؟ علت آن است که "ساما" تا کنون نتوانسته خود را در خط جنبش انقلابی کشور عیار سازد و بر این مبنا حرکت کند.

اگر هدف نویسنده مقاله از «ادامه دهندگان و رهروان در حال حاضر» سامانی هاست، باید با صراحت گفت که آن‌ها هیچ‌گاه قادر نیستند که «با توطئه های امپریالیسم خونریز، زد و بند ها و تسلیم طلبی های منحرفان و... دست و پنجه نرم» کنند. چرا؟ به علت این‌که "ساما" تا کنون نتوانسته خود را از قید زدوبند با امپریالیسم و تسلیمی و تسلیم‌طلبی برهاند. این کار از کسانی ساخته است که بر اساس خط انقلابی به شدت علیه تسلیمی و تسلیم‌طلبی مبارزه نمایند و با تعیین تضاد عمده و وظیفه عمده مبارزاتی مبارزات شان را پیش برند. کسانی که دشمن عمده و غیر عمده خود را نشانند و در شرایط کنونی وظیفه عمده مبارزاتی خود را تعیین کرده نتوانند، از آن‌ها هیچ گله‌ای نیست که یاری‌ها، مجیدها، رستاخیزها... را در صف رستم‌ها، ملالی‌ها، یعقوب‌ها... جا دهند. قرار دادن یاری‌ها، مجیدها... در صف رستم‌ها، ملالی‌ها، یعقوب‌ها... به معنی یاد بود و تقدیر از جان‌باختگان جنبش انقلابی کشور نه، بلکه تحقیر و حتی اهانت به ایشان

است.

نویسنده مقاله با حسن نظری که دارد، در اوضاع و شرایط کنونی همه را به وحدت دعوت می‌نماید. نویسنده این را درک نمی‌کند که وحدت با حسن نظر به دست نمی‌آید، بلکه از طریق مبارزه و انتقاد و انتقاد از خود می‌تواند جامعه عمل ببوشد. به این نقل‌قول توجه نمایید:

«بر این مبنا، بدون تقدس سازمان پیشتاز، به مناسبت بزرگداشت و تجلیل هجدهم جوزا که به مثابه تجدید میثاق با "مجید" و همه پیشکسوتان انقلابی است، همه نیروهای آزادی خواه را مخاطب قرار می‌دهیم که اوضاع خونبار وطن و مردم و معضلات عظیم کنونی همه را به متشکل شدن در یک صف واحد فرامی‌خواند. در شرایط اسفناک کشور اشغال شده ما، مبارزه علیه اشغالگران و بیگانگان مغرض و دست پروردگان شان، کار یک حزب و یا سازمانی به تنهایی نیست. راه نجات خلق ما بسیج عمومی تمامی نیروهای خلق و ظرفیت های مبارز ملی - مردمی را می‌طلبد. این شما سازندگان هستید که با متحد شدن، یک پارچه شدن، یکی شدن و بزرگ شدن، یاری حل آن را خواهید یافت. بناء این پیام و فراخوان و بیدار باشی است برای من، برای تو. آری و برای نجات نسل های آینده از معضلات بزرگ و فراوانی که خلق اسیر و رنجیده ما با آن دست به گریبان اند. در حل آن پای اراده و عمل هر یکی از ما به تنهایی مفلوج خواهد گشت. بیانید در پرتو اصول بر اختلافات فایق آمده، با تکیه بر معیار ها، ضابطه ها و ارزش های مشترک مان در جمع واحدی برای نجات کشور از چنگال اشغالگران و ایادی جلا و دزد و رهن شان صف بندیم. تفکر و اندیشه های علمی سیاسی و تجارب مبارزات پر بار رهبران از جان گذشته ما یگانه معیار و آئینه قدمنامی است که قامت رسا یا خمیده ما را از روی حرف و عمل ما به تصویر کشیده و در معرض دید همگان می‌گذارد. بیانید یک جا با رهروان راه آزادی و خلق رنجیده و دلیر خود، به حکم ضرورت زمان و آرمان مجید ها، رهبر ها، سرمد ها، یاری ها، رستاخیز ها، لهیب ها و... به مبارزه بی امان در یک سنگر واحد علیه جنگ تحمیلی و تجاوز امپریالیست ها در میدان مبارزه تلاش و کوشش نماییم.» (صفحه ۲۱ سند)

به نظر نویسنده مقاله: «اوضاع خونبار وطن و مردم و معضلات عظیم کنونی همه را به متشکل شدن در یک صف واحد فرا می‌خواند» تاکید روی کلمه از ماست.

وحدت امر نیک و شعار بزرگی است، طبقه کارگر و قاطبه خلق کشور به وحدت نیروهای انقلابی ضرورت دارد نه به وحدت نیروهای انقلابی با تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان. اما نویسنده مقاله وحدت را از این دیدگاه مطرح نمی‌کند، چون درک درستی از اصول انقلابی ندارد. او نمی‌داند که اول تعیین خط مرزها و بعد وحدت. او می‌خواهد زیر نام وحدت آش شله قلم‌کاری از "همه" نیروها درست کند. نویسنده معتقد است که:

«در شرایط اسفناک کشور اشغال شده ما، مبارزه علیه اشغالگران و بیگانگان مغرض و دست پروردگان شان، کار یک حزب و یا سازمانی به تنهایی نیست.»

طوری‌که مشخص است نویسنده مقاله درک درست از حزب ندارد و نمی‌داند که حزب یعنی چه!

حزب چیست؟ حزب در قدم اول متشکل از انقلابیون حرفه‌یی و هسته‌های غیرقانونی است که با توسعه هرچه بیشتر و هرچه گسترده‌تر، انجمن‌های کارگری و توده‌یی نیمه قانونی مختلف، به مثابه تکیه‌گاه‌های توده‌یی برای خود ایجاد نموده و کار یک‌دیگر را دنبال نمایند.

هر انقلابی که در جهان به پیروزی رسیده است، از رهبری چنین حزبی برخوردار بوده است. بدون چنین حزبی در کشور نمی‌توان تمام نیروهای خلق را بسیج نمود «و ظرفیت های مبارزین ملی - مردمی را» گسترش داد. هر تشکیل و سازمانی که اعتقاد به مبارزه انقلابی داشته باشد، با برخورد انتقادی به اشتباهات گذشته خود می‌تواند در محور چنین حزبی جمع شود. مهم‌ترین معیار برای سنجش و ارزیابی یک حزب و یا سازمان اینست که چه اندازه در برخورد با اشتباهاتش جدی است. با استفاده از این معیار است که می‌توان تعیین کرد که یک حزب و یا سازمان چه اندازه در عمل به وظایف خود نسبت به طبقه کارگر و توده‌های ستمکش صادق است:

«قبول اشتباهات بدون پرده پوشی، تحقیق برای شناخت علل اشتباه، تجزیه و تحلیل شرایط و عللی که منجر به پیدایش این اشتباهات شده اند و بحث کلی و همه جانبه برای اصلاح اشتباهات. اینست صفات یک حزب جدی. اینست شیوه‌ای که حزب باید بر طبق آن وظایف خود را انجام دهد. اینست راهی که حزب باید طبقه، خود و توده‌ها را مطابق آن آموزش دهد.»

طرح شعار وحدت از طرف سازمانی که هیچ‌گاه حاضر به پذیرش اشتباهات و انحرافات عمیق ایدیولوژیک گذشته اش نیست و نمی‌خواهد در باره علل این اشتباهات تحقیقی انجام دهد، یک شعار دروغین و میان تهی است.

به نظر ما نویسنده مقاله یا از اصول انقلابی چیزی نمی‌داند و یا این‌که دانسته می‌خواهد تشتت ایدیولوژیک ایجاد نماید. نویسنده مقاله باید به طور واضح و روشن بیان می‌کرد که اتحاد میان چه کسانی. او این‌کار را نمی‌کند، بلکه با کلی‌گویی می‌خواهد به تشتت ایدیولوژیک دامن زند.

به این موضوع توجه ننماید:

«طی چهار دهه با وجود مقاومت‌ها و قربانی‌های فراوان، خلق افغانستان نتوانست که خود را از دم تیغ جلادان استعمارگر شرق و غرب و حلقه اسارت‌بار و ننگین تجاوزگران با تمام زشتی‌ها و پلیدهای خونین شان نجات دهد. آری مردم داغدار و ستمکش افغانستان در نتیجه فقدان یک نیروی منسجم توده‌نی در رهبری‌اش، نتوانسته است از قیود رهنانه و نیرنگ‌های محیلانه و آزمندانانه استعمار و امپریالیسم خود را وارهاند و راه نجاتی از این دایره سرگردان را بیابد.»

بیانید پیش از این که قدمگاه خود را به عنوان یک پیشتاز انقلابی گم کنیم و در مغاک تنهائی‌ها، فراموشی‌ها، ناتوانائی‌ها و تاریکی‌ها ناپدید شویم، با «چهل‌چراغ حقیقت»، با همت و وسعت نظر با عزم و اراده آهنین همان طوری که کارنامه‌های مبارزاتی رهبران آزاده ما ثبت تاریخ خارا نین کشور ما شده است،...

آری تا دیر نشده، بیانید با تجلیل از هژدهم جوزا و جنگ زدن به ارثیه مبارزاتی جانبازان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان و رهبران سترگ ما «مجید و رهبر» و همه رهبران از جان گذشته خود و با آموزش از خصلت‌ها و اخلاق انقلابی آنان در نبرد سهمگین آزادی با پیشتازی به رسم رهبران بزرگ خویش سهم مان را در مبارزه برای رهائی وطن و هموطن اسیر خود اداء کنیم.» (صفحه ۲۱ سند) - تاکیدات از ماست.

در این‌جا به خوبی مشخص می‌گردد که نویسنده هیچ علاقه‌ای به بررسی اشتباهات، تسلیمی و تسلیم‌طلبی "ساما" در گذشته و حال ندارد. او نمی‌خواهد بپذیرد که خلق زحمتکش افغانستان، نه «در نتیجه فقدان یک نیروی منسجم توده‌نی» بلکه در قدم اول در اثر فقدان یک خط اصولی و انقلابی نتوانست «حلقه اسارت‌بار و ننگین تجاوزگران» را درهم شکند.

در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی چندین سازمان ایجاد گردید که از جمله دو سازمان ("ساما" و "سازمان رهایی افغانستان") بزرگ‌ترین «نیروی منسجم توده‌نی» را به دنبال خود داشتند. اما هر دو سازمان در خط اسلام‌بازی قرار داشتند و شعار "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" را بلند نموده بودند. "سازمان رهایی افغانستان" یک سازمان رویونیستی پیرو تیوری سه جهان بود و به تسلیم‌طلبی طبقاتی در قبال احزاب ارتجاعی جهادی تن داده بود. "ساما" نه تنها تن به تسلیم‌طلبی طبقاتی داده بود، بلکه در گودال تسلیم‌طلبی ملی نیز افتاد که تاکنون این تسلیمی و تسلیم‌طلبی دامن‌گیر هر دو سازمان می‌باشد.

بعد از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا هر دو سازمان به طور واضح در دام تسلیمی‌ملی افتادند و به مبلغ و مروج اشغال‌گران و رژیم پوشالی تبدیل شدند و به تشتت فکری دامن زدند. احزاب خویش را در وزارت عدلیه رژیم ثبت و راجستر نمودند، قانون اساسی ساخته و پرداخته اشغال‌گران را پذیرفتند و وارد کارزارهای انتخاباتی رژیم دست‌نشانده گردیدند. این حرکت و عمل‌کرد هر دو سازمان سبب گردید که تعداد زیادی از افراد متعلق به صفوف جنبش انقلابی کشور در مسیر انحرافی و تسلیم‌طلبانه بیفتند و به خادم و خدمت‌گار اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده شان مبدل شوند. این وضعیت آن‌ها در حد خود به تدارک برای برپایی و پیش‌برد یک مقاومت همه‌جانبه ملی مردمی و انقلابی زبان رساند و به اشغال‌گران و رژیم پوشالی خدمت نمود.

چه وقت می‌توان با «چهل‌چراغ حقیقت» به سوی روشنائی گام گذاشت؟ زمانی که بدون پرده‌پوشی اشتباهات، انحرافات و تسلیم‌طلبی‌ها را افشاء نمود و علل آنرا جستجو نمود و با تجزیه و تحلیل آن شرایطی که این علل را به وجود آورده بحث عمومی و همه‌جانبه برای اصلاح آن به راه انداخت. در چنین حالتی است که می‌توان هم خود و توده‌های زحمتکش را آموزش داد و زمینه را برای درهم شکستن «حلقه اسارت‌بار و ننگین تجاوزکاران» مساعد ساخت.

از جمله آخری نویسنده مقاله به خوبی آشکار می‌شود که وی خواهان وحدت با چه کسانی است؟ به این جمله توجه نمایید:

«آری تا دیر نشده، بیانید با تجلیل از هژدهم جوزا و جنگ زدن به ارثیه مبارزاتی جانبازان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان...»

«ارثیه مبارزاتی جانبازان سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان» حتی در زمان حیات زنده‌یاد مجید اشکالات جدی داشت. اما بعد از جان‌باختن وی چیزی نیست جز اسلام‌بازی، تسلیمی و تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی. «چنگ زدن» به چنین ارثیه‌ای که نتایج منفی عملی و نظری خود را دوبار، در زمان سوسیال‌امپریالیست‌ها و اکنون در زمان امپریالیست‌ها، واضحاً نشان داده است، به مثابه گزیده‌شدن از یک غار توسط مار برای بار سوم است.

روحیه تسلیم‌طلبی نویسنده مقاله در این جمله به خوبی عیان می‌گردد:

«اوضاع خونین کشور کلیه نیروهای راستین انقلابی، مترقی و آزادی‌خواه کشور را به مبارزه متحدانه علیه امپریالیسم اشغال‌گر و ارتجاع دولتی، جهادی، طالبی و داعشی فرامی‌خواند تا یک جا با کارویپیکار انقلابی و آزادی‌خواهانه مشترک در پیشاپیش صفوف خلق متحد و به پا خاسته در راه آرمان مجید و کلیه رهبران جنبش انقلابی و آزادی‌خواه کشور، این کشتی در گرداب نشسته مردم پابره‌نه خود را به ساحل نجات برسانند.» (صفحه ۲۲ سند)

بیان مطلب فوق نتیجه همان شعار تسلیم‌طلبانه «مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع» است که تمام سامانی‌ها سر می‌دهند. ما نمی‌توانیم "از میهن دفاع نماییم" مگر این‌که هر یک از تضادها را در جای‌گاه‌اش قرار دهیم و مبارزه علیه تضاد غیر عمده را در تابعیت از تضاد عمده پیش ببریم و در ضمن طالب شکست اشغال‌گران امپریالیست و کلیه خائنین ملی باشیم. کسی‌که روی این مطلب عمده فکر نمی‌کند و «امپریالیسم اشغال‌گر، ارتجاع دولتی، جهادی، طالبی و داعشی» را در یک صف قرار دهد و حتی طالبان را بدتر از اشغال‌گران می‌خواند و کمک به اشغال‌گران را برای شکست طالبان موجه جلوه می‌دهد، تسلیم‌طلب ملی‌ای بیش نیست.

ما باید حقایق را بیان کنیم و تفاوت میان تضاد عمده و غیر عمده را مشخص ساخته و مبارزه علیه تضاد غیر عمده را در تابعیت از تضاد عمده پیش ببریم و توده‌ها را با این روحیه آموزش داده و بسیج نماییم. ما حق نداریم به توهمات توده‌ها دامن زنیم و تضادها را همه در یک صف قرار دهیم و یا این‌که طالبان را بدتر از اشغال‌گران به آن‌ها معرفی کنیم. هرگاه کسانی چنین تبلیغاتی را دامن می‌زنند از جمله تسلیم‌طلبان بوده و حرکت آن‌ها در نهایت به خیانت ملی منجر می‌گردد، چنان‌چه قبلاً بار بار چنین شده است.

*